

### مسائل قابل تعمق (۲)

یکی از مسائلی که دیربازی است از سوی نیروهای طیف اقلیت مکرراً بدان اذعان شده، مبارزه ایدئولوژیک علنی به منظور تدقیق نکات مورد اختلاف جهت فراهم آوردن زمینه‌های همگرایی این نیروها بالاخص و مابزه‌ای آن، تأثیرگذاری بر پتانسیل انقلابی نیروهای درون جنبش کمونیستی بالعموم بوده است.

در صفحه ۱۲

### استراتژی و تاکتیک و استراتژی و تاکتیک کمونیستهای ایران

استراتژی و تاکتیک یکی از اصلی‌ترین مباحثات انقلابیون، بویژه انقلابیون کمونیست در سراسر دوران مبارزه بوده است. بدون تعیین استراتژی مبارزه و تاکتیک‌های رسیدن به آن، نمی‌توان از یک مبارزه انقلابی و هدمند صحبتی به میان آورد. بطریق اولی نداشتن استراتژی معین و یا انحراف از تعیین جهت درست استراتژی و تاکتیک‌های مربوط به آن، می‌تواند تمام زحمات و جانفشانیهای طبقات اجتماعی و احزاب و سازمانهای پیشروی آنها را با شکست و بن‌بست مواجه سازد.

در صفحه ۱۴

### ترکیب طبقه کارگر در مرحله کنونی رشد سرمایه‌داری

مارکسیسم به ما می‌آموزد که طبقه بالنده یعنی طبقه‌ایکه رسالت دگرگونی انقلابی نظم موجود را بر عهده دارد، آن طبقه اجتماعی است که با نیروهای تولیدی جدید پیوندی ناگسستنی دارد و بموازات رشد و توسعه نیروهای مولده، بر نقش و اهمیت آن افزوده میگردد. اما این طبقه اجتماعی بطور مشخص کیست؟

در صفحه ۷

### سبک‌کار و مسائل اسبابنامه‌ای

#### تبلیغ و ترویج

در شماره قبلی به‌پیش با نقد نحوه مبارزه ایدئولوژیک و سبک‌کار حاکم بر این عرصه از مبارزه طبقاتی به بحث‌مان پیرامون نقد گذشته ادامه دادیم. در این شماره با بررسی انحرافات حاکم بر تبلیغ و ترویج، نقدمان را دنبال می‌کنیم.

در صفحه ۱۷

### بررسی مسائل جنبش کمونیستی - قسمت پنجم

#### بایان دوره اول و شروع دوره دوم «بحران و حزب کمونیست ایران»

بعد از اینکه سوسیال‌دموکراتها - بنا به دلایلی که گفتیم - با بحران مواجه شدند و نتوانستند به آنصورت متشکل باقی بمانند، با وجود به قدرت رسیدن مجدد استبداد محمدعلیشاهی در ایران و استولوپینی در روسیه، بویژه بعد از قرارداد ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلیس - که ...

بقیه در صفحه ۲

## پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر ایران

خراسان و سایرین به پیش برده می شد، تفاوتی چندانی نداشت.

همین شعارهای عام بود که سوسیال دمکراتهای ایرانی متشکل در احزاب بلشویک و منشویک را متحداً وارد یک تشکیلات بنام «حزب عدالت» کرد. یعنی مرزهایی که از ۱۹۰۳ در حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه، چه بلحاظ ایدئولوژیک و چه بلحاظ برنامه ای بوجود آمده و بعدها به شکل گیری احزاب بلشویک و منشویک با دیدگاههای متفاوت انجامیده بود، بهم ریخته شد.

تلور ایدئولوژیک و برنامه ای این بهم ریختگی، جز تفوق یکدوره جهانی غیر کمونیستی - نظیر آنچه که انترناسیونال دو و منشویکها به پیش کشیده بودند - نبود و تسلط این جهانی بینی و برنامه ناشی از آن هم یک شبه و فقط صرفاً ائتلاف بلشویکها و منشویکهای ایرانی فعال در حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، حول مسایل و محورهای ساده و عام، بوقوع نپیوست، بلکه خود یکی از تبعات شرایط اقتصادی - اجتماعی - سیاسی حاکم بر آن دوره بود که بوسیله شرایط خارجی یعنی عقب نشینی انقلابات کارگری در شوروی، طرح برنامه اقتصادی نپ، گرایش حزب کمونیست شوروی به حمایت از جنبشهای ناسیونالیستی در منطقه بویژه ایران و ترکیه، تقویت و تکمیل شد.

علی الحال، تا کنگره اول که تابستان ۱۲۹۸ برگزار شد و نام حزب عدالت به «حزب کمونیست» تغییر یافت، تنها چهار مشخصه، برنامه حزب را از برنامه سوسیال دمکراتهای دوران مشروطه - که قبلاً پیرامون عوامل عینی و ذهنی بحران آنها صحبت کردیم - متمایز می کرد. این چهار مشخصه عبارت بود از: اخراج

انگلیس، سرنگونی رژیم قاجار، اعلام جمهوری دمکراتیک و دفاع از حکومت شوروی یا اتحاد شوروی. همین حد و حدود از سانترسم و دنباله روی نیز، فعالیت حزب را دچار بحران ساخت، بطوریکه تا کنگره

یک دوره رکود را پشت سر داشت - اما، تضادهای عینی بروز درگیریهای ملی و ضد امپریالیستی و طبقاتی در ایران را منتفی نکرد. یعنی جامعه ایران علی رغم سازش گروههای مختلف ملی، مذهبی، تجاری صنعتی و قومی در فردای جنبش مشروطه، هنوز با شرایط جدید دوران امپریالیسم و تحولاتی که در داخل صورت می گرفت، انطباق حاصل نکرده بود. همین امر زمینه های عینی تداوم مبارزه توأمان بورژوازی و خرده بورژوازی و کارگران و دهقانان و لاجرم تکامل مجدد گروههای سوسیال دمکراسی در ایران را میسر کرد. با این وجود این گروهها حداقل تا انقلاب اکتبر و تشکیل حزب عدالت در باکو توسط کارگران و روشنفکران فعال در صفوف حزب بلشویک و تضادهای جدیدی که در جامعه شکل گرفت، کار مهمی انجام ندادند. تنها پس از انقلاب اکتبر و بحران اقتصادی ۱۲۹۸ بود که لزوم فعالیت گسترده در داخل بمشابه امری فوری در دستور قرار گرفت. درست در مقطعی که جنبش توده ای بویژه در مناطق شمالی از مراحل اولیه خود گذشته، قیامهای متعددی را تجربه می کرد. اما این حزب «مستقل عدالت»، گویا استقلالش همان درآمدن از صفوف سوسیال دمکراسی روسیه و تشکیل حزب مستقل بوده است، تا اعلام استقلال از بورژوازی ایران در اهداف مبارزه. در آنزمان تمام پتانسیل حاصل از تأثیرات انقلاب اکتبر در همسایگی ما، بسمت مبارزه با امپریالیسم انگلیس و لغو قراردادهای ۱۹۱۹ و پیش از آن سوق یافت. در مورد جنبش کارگری هم حداقل تا مقطع دوم حزب کمونیست، این تحول نه به شکل گیری یک جریان کمونیستی هر چند ضعیف ولی مستقل از سایر طبقات، که به شکل گیری جریانی منجر شد که هدفش بیشتر استقلال، جمهوریت و شعارهای معمول مربوط به خواستهای دهقانان، بورژوازی و غیره بود. چیزی که با کمابیش تفاوت از همان قرارداد نخست و بویژه بعد از ۱۹۱۲ توسط کلنل محمدتقی خان در

## سیاست اقتصادی فپ در اتحاد شوروی و بحران حزب کمونست از کنگره اول تا کنگره دوم

اگر ریشه‌های این بحران را نگاه کنیم، رقبای ماتریالیسم مکانیکی و نقش حزب کمونیست شوروی را ملاحظه خواهیم کرد. همانطور که گفتیم، شرایط، یک عقب‌نشینی موقت را از سر می‌گذرانید. اینها در دنباله‌روی از رضاخان و در حمایت از آن فکر می‌کردند از بورژوازی ملی و از آنطرف، استقرار دمکراسی سیاسی برای گذار صلح‌آمیز حمایت می‌کنند. روشن است که نفی استقلال طبقاتی کارگران، اولین تبلور این تفکر انحرافی است که بطور کلی حزب سیاسی طبقه کارگر را نه تنها از خط استراتژیک خود منحرف می‌کند، که در اتخاذ خطوط تاکتیکی و امر تبلیغ و ترویج نیز، آنرا فلج می‌سازد و وی را بر سر چندراهی قرار می‌دهد تا بالاخره معلوم شود نماینده کدام طبقه است و از طرف کی حرف می‌زند.

تنها در پلنوم اول و کنگره دوم بود که با طرح تزه‌های حیدرخان، استقلال طبقاتی کارگران بلحاظ نظری تثویز می‌شود و مورد پذیرش قرار می‌گیرد و برای اولین بار تحلیل جامعی از وضعیت اقتصادی-اجتماعی و صف‌بندی طبقاتی در ایران بعمل می‌آید. تقریباً در تمام زمینه‌ها خط فاصل بین حزب کمونیست با سایر جریان‌های ترسیم می‌شود و بدون تزلزل از سایر طبقات و احزاب - بویژه از نقش مذهب و روحانیون نیز - تحلیل مشخصی بعمل می‌آید و صراحتاً ماهیت آن بیان می‌شود. بدین ترتیب زمینه ذهنی و فعالیت تبلیغی-ترویجی و تشکیلاتی برزمینه شرایط بحران داخلی و بین‌المللی فراهم می‌شود. باین مسأله باز خواهیم گشت.

و اما بلحاظ نظری، برآستی در پروسه این اوج و افولها، تأثیرات کدام تفکر فلسفی، ایدئولوژیک و سیاسی را می‌توان مشاهده کرد؟ وقتی بخشی از مارکسیست‌ها به این نتیجه می‌رسند که «با وجود دولت رضاخان و با حمایت پرولتاریا و حزب کمونیست از آن، نه تنها

دوم و تصویب تزه‌های حیدرخان - که حکومت شورایی مطرح می‌گردد - حزب با نوسانات و بحرانهای متعددی مواجه می‌شود؛ در برخورد به سیر رویدادها به دنباله‌روی از بورژوازی و حتی ارتجاع نیز کشیده می‌شود. در مقایسه تنها کفایت به برنامه و شعارهای فریبکارانه سیدضیاء - و بعد رضاخان - در کشمکشهای داخل جامعه نگاه کنیم، آنوقت روشن خواهد شد که چقدر تفوق این جهانبینی ماتریالیسم مکانیکی و دید یکجانبه نسبت به پدیده‌ها در این سوسیالیست‌ها، آنها را حتی از درک تحول تاریخی خود بورژوازی و خصایص آن بویژه توسط لنین و بخشاً خود کمترین - البته بعد از یکدوره مجادله - جمع‌بندی شده بود، عاجز کرد.

وقتی که روشنفکر سرسپرده‌ای بنام سیدضیاء با دستگیری پاره‌ای از اشراف، زمینداران بزرگ، عناصری از دربار، توقیف بعضی از وابستگان انگلیس و حتی نزدیکی با اتحاد شوروی، توده‌ها را فریب می‌دهد؛ در اعلامیه معروف خود از «تفویض اراضی خالصه به دهقانان، حق زحمتکشان در تصاحب دسترنج خود، اصلاح دوایر مالی و قضایی، استقرار انجمنهای شهر، ارتش ملی، سیاست خارجی معطوف به الغای کاپیتولاسیون، الغای قرارداد ۱۹۱۹ و برقراری مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی» حرف می‌زند! و با وجود اینکه برنامه سیدضیاء از چارچوب و برنامه حکومت وقت فراتر می‌رفت و درخواستهایی را در برمی‌گرفت که احزاب دیگر را خلع سلاح می‌کرد، معهذا برای فریب بود و وی رسواتر از آن بود که عامل این فریب بزرگ شود. به همین خاطر وقتی که رضاخان با همین برنامه باضافه شعار جمهوریت وارد میدان شد، همان موقعیتی برای حزب کمونیست ایجاد شد که برای سوسیال دمکراتها در دوره اول مشروطه پیش آمده بود، یعنی بمحض اینکه سیدضیاء و رضاخان نامی پیدا می‌شوند که شعارهای جمهوری دمکراتیک و... را بدست می‌گیرند و حزب کمونیست شوروی هم از وی حمایت می‌کند، حزب کمونیست ما دچار تزلزل و بحران می‌شود. این بحران تا تغییر شرایط داخلی و خارجی و برگزاری کنگره دوم، حزب را فلج می‌کند. این بحران چه بود؟

دهها هزار در اتحادیه‌ها متشکل بودند. یعنی خود ایجاد حزب - هرچند دیدگاههای انحرافی بورژوازی و خرده بورژوازی در آن عمل می‌کردند - بی‌زمینه نبود. به همین خاطر هم این بورژوازی داخلی که حمایت روشنفکران، دهقانان و خود حزب را به همراه داشت، خیلی سریع بدنبال رضاخان افتاد و در سرکوب جنبشهای ملی، دهقانی و کارگری مشارکت کرد. یعنی آن آزادی‌ای که این طبقه به نامش وارد جنگ با فئودالیسم و استعمار شده بود، نیز بدل به سرکوبگر نوینی شد. هر چند که بقدرت رسیدن رضاخان در تاریخ ایران، بویژه در ساختار دولتی، تحول مهمی بشمار می‌رفت، معهذا بورژوازی و حتی استعمار هم بر آن بودند تا روینای بگونه‌ای گذرا با شالوده چند وجهی متناسب گردد. بنابر این بدلیل تفاوت عمیق ساختارهای بسیار متنوع اقتصادی-اجتماعی جوامعی نظیر ایران، آن رهبرانی بر صحنه نبرد سیاسی تسلط می‌یابند که عدم انطباق این ساختارهای چندگونه را با دموکراسی‌های نوع غربی که تنها اسکلت پارلمانتاریسم را از آن عاریه کرده‌اند، درک کرده و در جهت تحکیم روینا بکار گیرند. لذا تغییر روینا در جهت استبداد بگونه‌ای رخ می‌دهد که جنبه‌های مختلف آن با ساختار چند جانبه انطباق یافته و فضا برای استبداد و رشد مناسبات سرمایه‌داری موجود باشد. به عبارت دیگر، روینایی که بعد از سلطه مجدد استبداد محمدعلیشاهی - بلحاظ صورتبندی اجتماعی - سنتاً یکجانبه بود، می‌بایست در جهتی تغییر می‌یافت که با شالوده چندساختاری‌ای که بویژه از انقلاب فوریه و اکتبر و لغو قراردادهای روسیه تزاری با ایران تشدید شده بود، انطباق یابد و حداقل خواستهای فوری طبقات و گروههای اصلی اجتماعی را پاسخگو باشد. البته برعکس تفکر مکانیکی مربوط به رابطه روینا و زیرینا که توسط حزب بکار گرفته می‌شد، در آن زمان اصلاً صحبتی هم از انطباق روینا با همه ساختارهای گوناگونی که در ایران بوجود آمده بود، امکانپذیر نبود، روینای جدید، چه شخصی به نام رضاشاه و چه کس دیگری به آن ریاست می‌کرد، مأموریت داشت آن رشته‌های اساسی‌ای را متمرکز کند

می‌توان مبارزه ضد امپریالیستی را پیش برد، که گذار مسالمت‌آمیز نیز امکانپذیر است»، یا آن بخش از اعضای حزب که معتقد بودند «رضاخان از همان ابتدا با صوابدید امپریالیسم انگلیس بر سر کار آمده و منافع فئودالها، ملاکین و کمپرادورها را نمایندگی می‌کند» و «حزب «ایران نوین» وی، حزبی ارتجاعی و فاشیستی ست و به منظور قلع و قمع کمونیستها تشکیل شده» و هر تصور واهی راجع به امکان یک ترقی صلح‌آمیز مبارزه طبقاتی را در می‌کردند و... راستی هریک با کدام جهانبینی و عینک به وقایع می‌نگریستند؟ آیا دعوا بر سر تقدم ماده بر روح بود؟ و یا بالعکس؟ یا یکی خدا را قبول داشت و دیگری آنرا رد می‌کرد؟ نه! دعوا بر سر ماتریالیسم نبود، بلکه دعوا میان ماتریالیستها بود؛ ماتریالیستهای قبل از مارکس یا ماتریالیستهای مکانیکی و ماتریالیستهای بعد مارکس. طبیعی است که پشت سر مکاتب فلسفی و ایدئولوژیها منافع طبقاتی نهفته است، به همانگونه که منافع طبقاتی هم از طریق مکاتب فلسفی و مکتبهای ایدئولوژیک نمایندگی می‌شوند. این منافع هم، منافع طبقاتی بود که هر دو علت وجودی یکدیگر بودند، با هم زاده شده بودند، هر دو ضعیف بودند و هر دو با استعداد فئودالی - که توسط قدرتهای امپریالیستی و استعماری حمایت می‌شد - مبارزه می‌کردند و هر دو هم در این مبارزه منافی داشتند، منتها با چشم اندازه‌ها و اهداف کاملاً متمایز. همین امر، پیگیری و ناپیگیری، سازش و عدم سازش، خیانت و خدمت، صداقت و خباثت و انقلابیگری و ضدانقلابیگری هر کدام را در مراحل حساس مشخص می‌کرد و همین عوامل است که باعث می‌شود اینها با هم حرکت نکرده، دچار بحران شوند، توقف نمایند ائتلاف قلابیشان را بهم زنند و... واقعیت این است که موقعیت بورژوازی در این حقیقت تاریخی بازتاب سیاسی می‌یابد که پیش از آنکه موفق به سرنگونی دشمن خود - فئودالیسم - شود، پرولتاریا به صحنه مبارزه طبقاتی وارد شده است. قابل ذکر می‌دانم که طبق گزارش سلطانزاده به کنگره اول، تا آن مقطع تقریباً ده دوازده هزار عضو در حزب کمونیست و

بود تا حاصل پراکتیک تاریخی و اجتماعی انسانها، اغراق نکرده ایم اگر بگوییم که در این دوره بلحاظ دیدگاه فلسفی ماتریالیستی، در واقع فوئرباخسیسم در حزب از سیستم بیشتری برخوردار بود تا مارکسیسم. حزب کمونیست تا کنگره دوم فی الواقع تبلور برنامه حداقل خود هم نبود، چرا که حاملین این برنامه حتی در حد درخواستهای بورژوا-دمکراتیک خود هم نتوانستند از خود پابندی نشان دهند. بویژه اینکه الگوی معینی برای تغییرات عمیقتری از شرایط موجود ارائه ندادند. این هم تصادفی نبود، بلکه ریشه در بنیادی‌ترین ارکان تفکر حاکم بر حزب در این دوران داشت که تا مرحله دوم آنرا با بحران و انشقاق مواجه ساخت.

### تحکیم مجدد قدرت شوراها در اتحاد شوروی و بحران حزب کمونیست ایران در کنگره دوم

این بود خصوصیات بحران و منشاء انحرافات و اشکالات جنبش کمونیستی و کارگری ایران در دوره دوم. تنها در دوره سوم است که بعد از تقریباً بیست سال فعالیت سوسیال دمکراتیک در ایران، جریان کارگری و کمونیستی در حزب قدرت می‌گیرد. یعنی از طریق چرخش بسمت اهداف کارگری و آلترناتیو حکومت شورایی به بحران پاسخ می‌دهد و برای اولین بار تجربه جنبشهای کارگری و توده‌ای در سایر کشورها در رابطه با وضعیت جنبش ایران نقد می‌شود؛ تحلیل جامعی از وضعیت اقتصادی - اجتماعی ایران و نقش امپریالیستها بعمل می‌آید؛ مبارزه دمکراتیک و ضدامپریالیستی، بمثابة وجهی از مبارزه پرولتاریا و نه هدف آن اعلام می‌شود؛ بویژه هرگز این هدف جدا از مبارزه طبقاتی ارزیابی نمی‌شود؛ نحوه بقدرت رسیدن رضاخان و مواضع بورژوازی و اقشار مختلف اجتماعی روشن می‌شود؛ شرایط اقتصادی-اجتماعی و تاریخ تکامل جامعه و مبارزه سیاسی‌ای که صورت می‌گرفت، از مواضع مارکسیستی بررسی می‌شود؛ بمنظور حفظ استقلال طبقاتی کارگران در تمام زمینه‌ها، خط و مرزهای روشنی با سایر اقشار و طبقات اجتماعی ترسیم می‌گردد؛ به مسایل ملی، کارگری، دهقانی، شکل

که توازن قوای منتج از آن بنحو مطلوب به برخورد فعال جهت متحول شدن شالوده کمک کند. البته بوجود آمدن این انطباق نسبی میان روینا و زیرینا که مربوط به نحوه تکامل اجتماعی نظیر ایران بود که در دوره تاریخی معینی هم صورت می‌گرفت. به این معنی نبود که اختلافات بعدی میان آندو نیز منتفی شود. همانطور که در ایران شاهد این قضیه طی هفتاد سال گذشته بودیم، در عین حال این دگرگونیها در زیرینا و روینا، بدلیل ویژگی ناموزون رشد اقتصادی و اجتماعی وجود خلقهای مختلف با فرهنگ ساختهای نامتوازن هرگز همزمان روی نمی‌دهند. از آنجا که روینا بیشتر به رکود گرایش دارد، در سراسر دوران گذار بحرانهای پی‌درپی را همراه خود بازتولید می‌کند، مگر اینکه بالاخره یک شیوه معین تولید بتواند خود را مستقر سازد. با نگاهی به تحولات چهل ساله بعد، تا سقوط سلسله پهلوی در ایران، شاهد این بحرانها هستیم و بی‌جهت نیست که تقریباً بیش از صد سال است که در ایران مبارزه برای دمکراسی به رویناهای استبدادی منجر شده‌است. چنین بود تحول اساسی روینای سیاسی‌ای که تا سقوط سلسله پهلوی سیر رویدادهای بعدی را معین کرد. پرواضح است کسانی که از نقطه نظر ماتریالیسم مکانیکی و نه تاریخی به رویدادها می‌نگریستند، این تحول را - که بعدها نه به جمهوری، که به سلطنت مطلقه رضاشاه منجر شد - کودتای رضاخان، بقدرت رسیدن بورژوازی ملی، نابودی حکومت فئودالی و استقرار حکومت بورژوازی قلمداد می‌کنند. آنها می‌گفتند: «با وجود دولت رضاخان و با وجود حزب کمونیست، هم مبارزه ضدامپریالیستی و هم گذار مسالمت‌آمیز امکانپذیر است، چرا که رضاخان خود از میان توده‌های مردم برخاسته و دارای روح میهن پرستی است». همان مزخرفاتی که بعدها حزب توده و اکثریت در مورد هر دو حکومت شاه و شیخ بر زبان راندند. ماتریالیستهای مکانیکی، برعکس ماتریالیستهای تاریخی، از بررسی شخصیتهای سیاسی و احزاب آغاز می‌کنند و نه از مناسبات تولیدی‌ای که این شخصیتها، احزاب و طبقات در چارچوب آن موجودیت می‌یابند. مشاهده آنها هم از واقعیت، نظیر فوئرباخ، یک مشاهده حسی

حکومتی، ماشین دولتی، پارلماناریسم و... آنچنان پاسخ صریح و روشنی داده می‌شود که - بنا به دلایلی که برخواهیم شمرد - حتی بعدها نیز باین صراحت هیچ سازمان و دسته مدعی مارکسیسم نتوانسته با این صراحت به آنها پاسخ دهد، پاسخی که نه ناشی از کلیشه برداری و انطباق مکانیکی تجربیات این و آن انقلاب، که از طریق تحلیل علمی شرایط اقتصادی، اجتماعی و مبارزه طبقاتی در ایران منتج شده بود. چکیده این تحول درخشان در جنبش کمونیستی ایران در تزه‌های سیاسی مصوب کنگره دوم و برنامه عمل آن بیان شده است که من مطالعه مجدد این تزه‌ها را به همه رفقای دست‌اندرکار مبارزه کمونیستی توصیه می‌کنم.

همین چرخش اساسی بسمت استقلال طبقاتی کارگران و ارائه آلترناتیو و پاسخ به مسایل جامعه و نیازهای مبارزاتی سایر گروه‌های اجتماعی از مواضعی کارگری و کمونیستی بود که حزب را از بحران رهانید و قادر ساخت تشکیلات خود را در اکثر مراکز کارگری و دهقانی تحکیم کند. مبارزه با ماتریالیسم مکانیکی و اسلوب‌های متافیزیکی در عرصه فلسفه، تکیه بر مارکسیسم و بکارگیری ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک در تحلیل جامعه و وقایع روز بحران ناشی از عدم انطباق تئوری و عمل را به حداقل رساند و تئوریا با اهداف و واقعیت‌ها انطباق بیشتری پیدا کردند. اما در بررسی شرایط خارجی این تحول و نقش حزب کمونیست شوروی و کمینترن در این دوره - مصادف بود با تشدید یک‌دوره مبارزه ایدئولوژیک علنی در حزب کمونیست اتحادشوروی و کمینترن - باید توجه داشت که به هر حال مسأله اهمیت دادن مجدد به قدرت شوراها، مبارزه با بوروکراسی و تشدید مبارزه طبقاتی در دستور بود و این تحولات شوروی، نقش تعیین کننده‌ای در تسویه ایدئولوژیک حزب کمونیست ایران برجای گذاشت. با بوجود آمدن استقلال نسبی، کادرهای رهبری اقلیت حزب با شرکت در مباحثات کمینترن و حزب کمونیست اتحادشوروی، از موقعیت پیش آمده بیشترین استفاده را جهت بررسی مستقل وضعیت ایران

و تدوین برنامه و استراتژی و تاکتیک بعمل آوردند و عدم تداوم مبارزه ایدئولوژیک در عرصه‌های مختلف در داخل و تسلیم به یک انشعاب تقریباً مکانیکی از نقاط ضعف حزب کمونیست در ایندوره محسوب می‌شود. نقضی که بعدها دکتر ارانی خواست آنرا جبران کند.

بهرحال جدال طبقاتی در ایندوره که زمینه‌های عینی اقتصادی آن بواسطه شرایط جنگ اول و تحولات بعد از آن اشاره کردیم، نیروهای سنگر گرفته در پشت منافع اقتصادی - که توسط روشنفکران بورژوا و خرده بورژوا، چه از نوع ماتریالیست و چه از نوع ایدئالیست آن توجیه و پرده‌پوشی می‌شد - ظاهر شدند؛ بطوریکه دیگر انکار آنها امکانپذیر نبود. طبقه کارگر جوانی که اعتراضات خود را بشکل خودانگیخته اینجا و آنجا نشان می‌داد، اینبار در مقابل احزاب دیگر حزب سیاسی خود سازمان داد. اگر ماتریالیست‌های مکانیکی مبارزه بورژوازی در حال رشد را همچون حقیقت اساسی تاریخ قلب می‌زدند، ازین پس برنامه عمل طبقه کارگر پرده‌ای را که توسط ایدئولوگ‌های بورژوا بر ماهیت مبارزه بورژوازی و حاکمیت آن کشیده می‌شد، بکنار زد و تناقضات درونی آن را آشکار کرد و بالاخره مدافعین نظم بورژوازی که به لباس مارکسیسم درآمده بودند، با مسأله انتخاب مواجه کرد؛ یا می‌بایست بر حسب غرایز شخصی دنبال برنامه اقتصادی‌ای می‌رفتند که منافعشان را برآورده می‌کرد و یا اینکه بکلی با افکار و جهانبینی حاکم بر خویش تشویه حساب می‌کردند. این نقطه عطف مهم جنبش کارگری و کمونیستی ایران است که در دوره سوم فعالیت کمونیستی در ایران بوجود آمد. بدین معنی که جنبش کمونیستی و کارگری در تقابل با سایر احزاب و جنبشها برای اولین بار هویت یافت. این حزب را هرگز بحران از هم نپاشانید، بلکه شکل‌گیری حزب کمونیست با برنامه و آلترناتیو خود، نه تنها بورژوازی و روشنفکران مدافع وی در حزب را ناچار کرد که به مفاهیم دفاعی پناه برند، بلکه تعرض گسترده و عملی‌ای را هم برای سرکوب و نابودی فیزیکی حزب در دستور کار بورژوازی گذاشت.

ادامه دارد

## ترکیب طبقه کارگر در مرحله کنونی رشد سرمایه داری

بقیه از صفحه ۱

سوسیالیسم را برعهده دارند ، نه فقط پرولترها بلکه مجموعه کارگران یبی و فکری اند که :  
اولا - هیچگونه تملکی بر وسائل تولید و میانله ندارند ؛  
و ثانيا - بطور مستقیم یا غیرمستقیم ارزش اضافی تولید می کنند .

اینکه چرا و چگونه کار غیرمستقیم در مرحله کنونی رشد سرمایه داری بیسان کار زنده در پروسه تولید عمل میکند (یعنی ارزش اضافی می آفریند) ؛ مسطه ایست که ما آن را ضمن بررسی تأثیرات انقلاب تکنولوژیک و نتایج تبدیل علم به نیروی مولده مستقیم، بطور جداگانه توضیح داده ایم . از سوی دیگر متذکر شدیم که وقوع چنین تحولی در نیروهای تولیدی سرمایه داری ، درعین حال بمعنای گسترش قلمرو سرمایه و بسط روابط تولید کالائی به همه رشته های فعالیت های بشری است ؛ و این خود متضمن بسط مقوله کار مولد به عرصه های جدیدی از فعالیت اجتماعی است .

و اما اکنون با توجه به این نکات ، باید بطور مشخص به بررسی فعالیت تولیدی اقشار نوین طبقه کارگر بپردازیم و ببینیم چرا آموزگاران ، استادان دانشگاه ، کارمندان ، مهندسی ، تکنیسین ها ، محققین ، پزشکان ، پرستاران ، نویسندگان ، روزنامه نگاران و ... از جنبه تولید سرمایه داری مولد بشمار می آیند ؛ و بر چه اساس این اقشار دقیقا مثل پرولترهای نجار و آهنگر و معدنچی ، بخشی از طبقه کارگر را تشکیل می دهند :

### اقشار جدید طبقه کارگر

برای اثبات همه جانبه این واقعیت که امروزه تفاوت کار فکری و یبی در اساسی ترین وجوه آن از بین رفته و اقشار معلم و کارمند و مهندس و پزشک و ... به طبقه کارگر پیوسته اند ، در اینجا موقعیت کارکنان بخش آموزشی را بطور مفصل مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم و سپس ، از آن بعنوان مبنائی برای بحث راجع به سایر اقشار استفاده خواهیم کرد .

#### آموزگاران ، استادان و پرسنل آموزشی

چنانکه میدانیم ، مارکس در توضیح مفهوم کار مولد ، ضمن آنکه قشر آموزگار را در اواسط قرن نوزدهم غیرمولد ارزیابی میکند ؛ در همانحال متذکر میشود که تحت شرایط معینی ، آموزگاران می توانند به کارگران مولد تبدیل گردند .

جهت یادآوری مطلب ، یکبار دیگر این بخش از سخنان مارکس را از نظر بگذرانیم :

"کارگر باید اضافه ارزش تولید نماید . تنها کارگری بارآور شمرده میشود که برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید کند یا عبارت دیگر به باروری سرمایه خدمت کند . اگر بتوان مثالی خارج از محیط تولید مادی انتخاب نمود ، آنگاه میتوان گفت که مثلا یک آموزگار هنگامی کارگر بارآور تلقی میشود که نه تنها دماغ کودکان را مورد کار قرار دهد ، بلکه کار خود او برای پولدار

مارکسیسم به ما می آموزد که طبقه بالنده یعنی طبقه ای که رسالت دگرگونی انقلابی نظم موجود را بر عهده دارد ، آن طبقه اجتماعی است که با نیروهای تولیدی جدید پیوندی ناگسستنی دارد و بموازات رشد و توسعه نیروهای مولده ، بر نقش و اهمیت آن افزوده میگردند . اما این طبقه اجتماعی بطور مشخص کیست ؟

مارکس پس از تجزیه و تحلیل مراحل مختلف تکامل سرمایه داری و با استناد به ظهور ماشینیسیم و صنایع بزرگ پاسخ میدهد : پرولتاریا! یعنی طبقه ای که اولاً هیچگونه تملکی بر ابزار تولید و میانله ندارد و تنها از طریق فروش نیروی کارش گذران میکند ؛ ثانيا مستقیما ارزش اضافی می آفریند و یگانه تولید کننده ثروتهای نظام سرمایه داریست ؛ ثالثا محصول انقلاب صنعتی و نیروهای مولده آن است ؛ رابعا متناسب با افزایش سرمایه ، رشد و گسترش می یابد و به نسبت توسعه و تمرکز نیروهای مولده جدید ، بر کمیت و کیفیت آن افزوده میگردند و ...

پرسی که در اینجا مطرح میشود ، اینستکه آیا در مرحله کنونی توسعه نیروهای مولده سرمایه داری نیز انسانهایی که بمثابة یک طبقه اجتماعی در برابر نظم موجود قرار گرفته اند و رسالت دگرگونی انقلابی آنرا برعهده دارند ، منحصرآ پرولترها هستند ؛؟ عبارت دیگر آیا میلیونها انسانی که امروزه تحت عنوان کارمند ، معلم ، استاد دانشگاه ، تکنیسین ، مهندس ، محقق ، پزشک ، پرستار ، روزنامه نگار و ... به کار و فعالیت تولیدی اشتغال دارند ؛ در زمره "اقشار خرده بورژوا" یا "طبقات متوسط باصطلاح چوخ بختیار" محسوب میشوند ؛؟ آیا واقعا این اقشار هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارند ؛؟

خواننده قطعا موافق است که طرح چنین سئوالاتی بهیچوجه یک مسئله صرفا تئوریک نبوده ، بلکه بلحاظ عملی - سیاسی برای جنبش کمونیستی و کارگری یک امر مبرم و حیاتی بشمار می آید . چرا ؟ زیرا در اینجا بحث بر سر آن نیروی مادی و آن طبقه اجتماعی است که میتواند و می باید آرمان و اهداف جنبش کمونیستی را از امکان به واقعیت بدل کند ؛ زیرا انتقاد کمونیستها از نظام طبقاتی موجود ، تنها هنگامی دارای ارزش واقعی و تأثیر انقلابی است که این انتقاد صرفا بلحاظ تئوریک و توسط تئوریسین ها انجام نگرفته ، بلکه عمل انبوه میلیونی انسانهایی باشد که بمثابة یک طبقه علیه نظم سرمایه داری و علیه هرگونه تقسیم طبقاتی جامعه به مبارزه برخاسته اند .

از همینروست که ما معتقدیم اولین و مهمترین وظیفه ای که اینک در برابر پیشروان جنبش کمونیستی قرار گرفته است ، پاسخگویی به پرسش فوق الذکر می باشد ، و کلید حل بحران نظری - عملی جنبش کارگری را باید در همین نکته اساسی جستجو کرد . عبارت روشن تر، جری بحث راجع به سایر موضوعات (از اصول و میانی وحدت تئوریک جنبش کمونیستی گرفته تا اشکال مشخص وحدت سازمانی آن) بدون مشخص ساختن ترکیب آن طبقه اجتماعی که می باید خود را برای دگرگونی جامعه کنونی و استقرار سوسیالیسم متشکل سازد ؛ بیفائده است و عملا حاصلی جز پرت و پلا گویی سیاسی بیار نخواهد آورد .

و اما پاسخ ما با تکیه برآنچه که قبلا پیرامون تحولات علمی و تکنولوژیک گفتیم ، طبیعتا نمی تواند مثبت باشد . بواقع هدف ما از بررسی تمامی موضوعات قبلی ، اثبات این واقعیت بوده است که در مرحله کنونی رشد سرمایه داری ، انسانهایی که بمثابة یک طبقه اجتماعی برای دگرگونی نظم موجود مبارزه می کنند و رسالت برقراری

کردن متصدی بستان مورد استفاده قرار گیرد . حالا اگر شخص  
 اخیر سرمایه خود را بجای آنکه در يك كارخانه كالباس سازی بكار  
 انداخته باشد ، در يك كارخانه آموزشی بكار بیاندازد ؛ بهیچوجه  
 تغییری در اصل مسئله نمیدهد . " (جلد اول سرمایه ، ص ۴۶۳)

بدون شك پرسشی که در اینجا مطرح میشود اینستکه چرا در شرایط  
 فعلی هرگونه اختلاف میان يك آموزشگاه و يك كارخانه كالباس سازی  
 از میان رفته است؟! چه عواملی سبب شده اند که امروزه فعالیت معلم  
 را با فعالیت يك کارگر كالباس ساز ، یکسان تلقی کنیم؟! بر چه اساس  
 میگوئیم هر نوی اینها از جنبه تولید سرمایه داری مولند؟! در يك  
 کلام چرا معلمی که قبلا عضو طبقه کارگر نبوده ، امروزه يك کارگر  
 تمام عیار بشمار می آید؟!  
 برای پاسخگویی به این سئوالات ، بدوا لازمست منظورمان را از  
 کارگر كالباس ساز - بعنوان کسیکه کار مولد انجام میدهد - روشن  
 کنیم .

همانطور که قبلا اشاره کردیم ، نظام سرمایه داری مقدم بر هرچیز  
 شیوه تولید کالائی است که در آن نیروی کار انسان نیز به کالا تبدیل  
 شده است . بنابراین وقتی که از "کارگر كالباس ساز" سخن میگوئیم،  
 منظورمان در وهله نخست ، کسی است که تملکی بر وسائل تولید ندارد  
 و تنها از طریق فروش نیروی کارش گذران میکند . بنابراین واضح است  
 که اگر شخصی با وسائل و امکانات خودش كالباس بسازد و محصول  
 کار خود را در بازار بفروشد برساند، این شخص اگرچه كالباس ساز  
 هست ، ولی کارگر كالباس ساز نیست .

در ثانی ، "کارگر كالباس ساز" كالباس را برای بازار تولید میکند  
 و نه برای مصرف شخصی خود یا اربابش . یعنی بفرض آنکه حتی يك  
 سرمایه دار برای رفع نیازهای مصرفی خود ، فردی را استخدام کند و  
 درازای پرداخت مبلغی پول ، از وی بخواهد که برایش كالباس درست  
 کند ؛ باز هم فرد مذکور کارگر كالباس ساز نخواهد بود . زیرا در  
 اینجا برغم آنکه سرمایه دار و كالباس ساز متقابلا با هم رابطه  
 مبادلته ای برقرار کرده اند ، و علیرغم آنکه كالباس ساز در ازای دریافت  
 پول بانجام يك فعالیت تولیدی پرداخته است ؛ بااینحال نه آن رابطه و نه  
 این تولید ، هیچکدام ربطی به روابط سرمایه داری و تولید کالائی  
 سرمایه داری ندارند . چرا؟! به این علت ساده که در اینجا محصول  
 کار كالباس ساز ، کالا محسوب نمیشود ؛ یعنی برای سرمایه دار صرفا  
 حامل ارزش مصرف است و نه ارزش مبادلته . وی خدمتی به شخص  
 سرمایه دار ارائه نموده و درازای این خدمت، مبلغی پول دریافت کرده  
 است . در ضمن روشن است که اگر در اینجا از خدمت صحبت می‌کنیم،  
 علت بهیچوجه این نیست که شغل كالباس سازی ، فی‌نفسه يك فعالیت  
 غیر مولد باشد ؛ علت این است که در این مورد مشخص ، کار كالباس  
 ساز به افزایش سرمایه نمی‌انجامد ، بلکه برعکس سرمایه (یا پول  
 سرمایه دار) در آن به مصرف میرسد\* .

پس اگر بخواهیم مطلب را بطور ساده تر بیان کنیم، يك فرد

\* تأکید بر این نکته ، بویژه از آنرو جائز اهمیت استکه مبتدل کنندگان مارکسیسم  
 نرک عجیب و غریبی از خدمت و خدمتگزاران ارائه می‌کنند . چراکه از دیدگاه اینان  
 هر کاری که به تولید محصول مادی بیانجامد ، فی‌نفسه کاری "مولد" است و شاذ  
 آن ، تحت هر شرایطی کارگر محسوب میشود ؛ و برعکس ، هر فعالیتی که صرف  
 تولید کالاهای غیر مادی گردد ، صرفا "خدمت" تلقی میشود و فاعل آن نیز خوبدود  
 "در عداد طبقه خدمتگزار" بحساب می‌آید که "با طبقه کارگر تفاوت اساسی دارد."!

كالباس ساز در شرایطی کارگر خوانده میشود که :

۱ - تملکی بر وسائل تولید نداشته باشد ؛ و

۲ - برای سرمایه دار کالا تولید کند .

حال با در نظر گرفتن این توضیحات ، به بررسی فعالیت پرسنل  
 آموزشی بپردازیم و ببینیم این اقشار بر چه اساس کارگر مولد محسوب  
 میشوند .

همانطور که میدانید ، این بخش از جامعه بورژوازی نیز - از مرئی  
 کودکستان گرفته تا استاد دانشگاه - علی‌القاعده \* هیچگونه تملکی بر  
 موسسات و وسائل و امکانات آموزشی ندارد . یعنی این اقشار نیز  
 همانند کارگران كالباس ساز ، از طریق فروش نیروی کارشان امرار  
 معاش می‌کنند ؛ با این تفاوت که اینان اساسا نیروی کار فکری شان را  
 می‌فروشند .

منتها این هنوز يك جنبه قضیه است ؛ جنبه ای که حتی مخالفین  
 ما هم جرأت انکار آنرا ندارند . جنبه دیگر و چه بسا مهمتر قضیه ،  
 اینستکه اقشار معلم و دبیر و استاد درست مثل کارگران كالباس ساز،  
 کالا تولید می‌کنند ؛ کالائی بنام علم و دانش که اگرچه نه حجم و وزن  
 دارد و نه بو و مزه ، لیکن هم ارزش مصرف دارد و هم ارزش مبادلته؛  
 و این دقیقا همان نکته اساسی است که هیچیک از مقلدین مارکس قادر  
 به درک آن نیستند .

با ذکر چند مثال ، این نکته را بیشتر توضیح بدهیم !

- بطور نمونه یکی از موسسات خصوصی زبان آموزی را که تعداد آنها  
 در مملکت خویمان هم کم نیست ، در نظر بگیرید . تا بحال دیده نشده که  
 يك آدم پولدار و صاحب عقل ، بخاطر عشق و علاقه به زبان شکسپیر  
 آموزشگاه زبان انگلیسی باز کرده باشد ؛ چنین فردی ، همانطور که میز  
 و صندلی و امکانات صوتی و تصویری را اساسا برای آسایش و تفریح  
 دانش آموزان مهیا نمی‌کند ، بهمین ترتیب معلمین زبان را نیز بخاطر  
 چشم و ابرویشان به استخدام خود در نمی‌آورد! بواقع صاحب هرموسسه  
 آموزشی همانند سایر کارفرمایان ، در يك رشته تولیدی سرمایه گذاری  
 کرده تا سودی به چنگ آورد ؛ آموزشگاه و امکانات آموزشی ، برای وی  
 نقش سرمایه ثابت را دارند ؛ و دستمزدی هم که به معلمین می‌پردازد،  
 همانا بخش متغیر سرمایه اوست . چرا؟! زیرا در اینجا معلم زبان

\* شاید نیازی به گفتن نباشد که همه نکاتی را که راجع به کار كالباس سازی  
 ذکر کردیم ، در مورد کار آموزگاری نیز صادق است . یعنی يك معلم ، چه هنگامیکه  
 با امکانات شخصی خودش به کار تدریس بپردازد و چه زمانی که درازای دریافت پول،  
 اقدام به تدریس خصوصی يك آدم پولدار (یا فرزندانش) کند ؛ در هر دو حالت وی  
 خارج از بحث ماست و ربطی به طبقه کارگر ندارد . در مورد نخست ، معلم به همان  
 كالباس سازی میماند که با وسائل تولیدی خود كالباس می‌سازد و آنرا در بازار  
 می‌فروشد . در مورد دوم هم ، وی بسان كالباس سازی است که ارزش مصرفی  
 خدمات خود را در اختیار يك آدم پولدار قرار میدهد .

البته خواننده خود واقف است که چنین معلمینی در مقابل کلیت پرسنل آموزشی،  
 حکم استثناء را دارا هستند . درست مثل كالباس فروشان كالباس ساز و یا ارائه  
 کنندگان خدمات كالباس سازی ، که در مقایسه با کارگران كالباس ساز چنان ناچیزند  
 که میتوانستیم بکلی از خیر وجودشان بگذریم . بااینحال ما به این موارد استثنائی  
 نیز اشاره کردیم تا اصل مطلب تحت الشعاع موارد استثنائی قرار نگیرد و بحث  
 معلمین مولد ، سبکسرنه کنار گذاشته نشود .



فرض کنیم که یک شرکت خصوصی برای آسفالت کردن خیابانهای یک محله، با شهرداری آن محل قراردادی ببندد و درازای دریافت مقدار معینی پول چند جاده اصلی محل را آسفالت کند. در این حالت، این واقعیت را که کارگران جاده ساز، هم ارزش مبادله تولید می‌کنند و هم ارزش اضافی، بوضوح میتوان دید. کارگران کالای برای صاحب شرکت جاده سازی تولید می‌کنند که وی آنرا به شهرداری محل (یا دولت) می‌فروشد و از قبل آن، سود معینی بنست می‌آورد. در ضمن ناگفته نماند که با در دست بودن هزینه های تولید میتوان با یک جمع و تفریق ساده، آن مقدار اضافه ارزشی را که حداقل نصیب این شرکت میشود، براحتی محاسبه کرد.

اما اکنون تصور کنیم که همین چند خیابان را کارگرانی که برای دولت کار می‌کنند و بعبارتی مستخدمین خود شهرداری هستند؛ آسفالت کنند. در چنین حالتی، درک این واقعیت که کارگران جاده سازی ارزش مبادله تولید می‌کنند و با کار خود چیزی بر سرمایه می‌افزایند؛ اندکی دشوارتر است. چرا؟! زیرا از ظواهر امر چنین برمی‌آید که دولت خیابانها را فقط بخاطر ارزش مصرفی‌شان آسفالت میکند و بدین منظور صاف و ساده بخشی از سرمایه های تحت کنترل خود را در این زمینه به مصرف میرساند! چنین بنظر میرسد که گویا ارزش ایجاد شده، اساسا موضوع مبادله قرار نمی‌گیرد و لذا کارگران جاده ساز، منحصرآ ارزش مصرفی "خدمات" خود را درازای "حقوق" ماهیانه، به دولت ارائه میدهند، و دولت هم این خدمات را مورد بهره برداری عموم قرار میدهد! بعبارت دیگر، گویی کارگران آسفالتکار شهرداری بر خلاف رفقاییشان در بخش خصوصی، به کاری غیر مولد اشتغال دارند، چراکه علی‌الظاهر کارشان به آفرینش ارزش اضافی نمی‌انجامد و...!!  
دریک کلام، انگار این بخش از کارگران نیز همچون کارگران حمل و نقل مسافربری بدرون "طبقه خدمتگزار" راه می‌یابند که "با طبقه کارگر تفاوت اساسی دارد!!"

ولی ما میدانیم که واقعیت چیز دیگریست و کارگران شهرداری نیز همانند کارگران یک شرکت خصوصی، هم ارزش مصرف تولید می‌کنند و هم ارزش مبادله؛ با این تفاوت که در اینجا عمل مبادله میان فروشنده کالا (دولت) و خریدار کالا (عابر پیاده یا سواره) نه در قالب یک بده بستان ساده بلکه طی یک روند طولانی و با مکانیسمهای چنان پیچیده ای تحقق می‌یابد که در آن، تعیین چند و چون تبدیل کالا به پول و محاسبه مقدار ارزش اضافی تولید شده توسط آنها، حتی بکمک پیشرفته ترین کامپیوترها نیز عملا ناممکن است.

با اینحال آنچه مسلم است، اینستکه دولت سرمایه خود را در جاده سازی صرفا هزینه نمیکند، بلکه ارزش تولید شده توسط کارگران جاده سازی را اولاً از طریق اخذ مالیاتهای مستقیم، با اهالی محل از یکسو و با رانندگان وسائل نقلیه از سوی دیگر، مبادله می‌نماید. اما این هنوز یک جنبه از روند مبادله است. جنبه دیگر این پروسه هنگامی آشکار میشود که ما جاده سازی را در رابطه با صنعت حمل و نقل، حمل و نقل را جزء ضروری روند گردش کالا، و گردش کالا را بعنوان بخش لایتنجری پروسه ارزش افزائی در نظر بگیریم. اینجاست که روشن میشود چگونه دولت از طریق مالیاتهایی که بر کالاهای مختلف می‌بندد، درعین حال هم ارزش و هم اضافه ارزش تولید شده در بخش جاده سازی را بطور غیر مستقیم تحقق می‌بخشد.\*

\* در واقع کفایت یکی از اهالی محل برای پرداخت "مالیات اتومبیل" به شهرداری

انگلیسی درازای دریافت دستمزد، روی مغز محصلین کار میکند (درست مثل کارگر کالیاس ساز که باید روی تکه گوشت و روده گاو و خوک کار کند)؛ او "دانش زبان انگلیسی" را نه صرفا بخاطر ارزش مصرفی آن، بلکه اساسا برای ارزش مبادله اش تولید میکند (درست مثل کارگری که کالیاس را جهت فروش در بازار می‌سازد). معلم زبان درازای پولی که از سرمایه دار میگیرد، خدمت یا ارزش مصرفی خدمات خود را بوی ارائه نمی‌کند (همچنانکه کارگر کالیاس ساز با هدف سیر کردن شکم کارفرمایش تولید نمی‌کند)؛ او درازای دریافت دستمزد، نیروی کارفکری خود را بمثابه یک کالا به صاحب آموزشگاه می‌فروشد. صاحب موسسه آموزشی هم از آنرو این کالا را خریداری میکند که بیش از مقلین مارکس به قوانین اقتصاد سرمایه داری آشنائی دارد و بخوبی میداند که این کالا صرفنظر از شکل خاص ارزش مصرفی اش، ارزشی بیش از ارزش مبادله ای خود می‌آفریند.\*

پس می‌بینیم که معلم زبان انگلیسی در یک موسسه خصوصی، همانند کارگر کالیاس ساز، یک کارگر مزدبگیر و مولد بشمار می‌آید؛ معلمی که نه فقط مالک ابزار تولید نیست، بلکه همچنین برای کارفرمایش ارزش اضافی تولید میکند و با کار خود، مستقیما بر سرمایه او می‌افزاید.

پس تا اینجا مسئله حداقل در مورد آنسته از پرسنل آموزشی که در موسسات خصوصی یا انتفاعی کار می‌کنند و با کار خود مستقیما ارزش اضافی می‌آفرینند؛ روشن شده است. زیرا در واقع مطالب بالا را میتوان به عموم مربیان و آموزگاران و استادان در موسسات آموزشی خصوصی - اعم از آموزشگاههای زبان آلمانی یا فرانسه، کلاسهای موسیقی یا نقاشی، مدارس یا دبیرستانهای خصوصی و دانشگاههای "آزاد" و ... - تعمیم داد.

حال ببینیم وضعیت در مدارس، دبیرستانها، دانشگاهها و آموزشگاههای دولتی بر چه منوال است.

واقعیت اینست که در اینجا مسئله یک مقدار پیچیده تر از موسسات آموزشی خصوصی است. علت این پیچیدگی نیز اینستکه پرسنل آموزشی در بخشهای دولتی، اولاً مستقیما بر سرمایه این یا آن سرمایه دار نمی‌افزایند؛ و ثانياً خلصت دوگانه کالائی که تولید می‌کنند، بوضوح موسسات خصوصی بارز و برجسته نیست. بهمین خاطر استکه عده ای معترضانه می‌گویند: - چطور میتوان گفت کار معلم یک مدرسه دولتی کار سرمایه آفرین است، وقتیکه محصلین این مدارس شهریه نپردازند، یا مبلغ ناچیزی بپردازند؟! یا - چطور میتوان ادعا کرد که استاد فلان دانشگاه دولتی کالا تولید میکند، وقتیکه اساسا مبادله ای در کار نباشد؟! برای روشن تر شدن مطلب و پاسخگویی به این اعتراضات، بد نیست مقدماتی از یک رشته غیر آموزشی بزنیم.

\* از سوی دیگر، بایستی به این واقعیت هم توجه داشت که مسیر زندگی این معلم همچون کارگر کالیاس ساز، تابعی از نوسانات بازار است. کفایت صاحب آموزشگاه سود کافی در این رشته حاصل نکند تا بلافاصله درصد تغییر رشته برآید و بجای زبان انگلیسی، قی‌المثل زبان عربی را به بازار عرضه کند و یا حتی اگر رشته کالیاس سازی را سودآورتر تشخیص داد، بجای آموزش زبان، شروع به تولید و فروش کالیاس کند. در چنین شرایطی، معلم زبان انگلیسی هم چاره ای نخواهد داشت جز اینکه بالغرض یا آموختن زبان عربی را پیشه کند (که این کار یک روز و دو روز نیست)؛ و یا آستین هایش را بالا بزند و ایتیار بعنوان فروشنده کار بی، مثلا به کارگر کالیاس ساز تبدیل شود.

نیروی کارشان است و حتی روپوش سپیدشان هم غالباً متعلق به خوششان نیست .

آنچه این افراد را همه روزه به محیط کار می‌کشاند ، نه منافع سوبجویانه و نه علقه شخصی به حرفه طبابت یا احساسات انساندوستانه درونی‌شان نبوده ، بلکه ضرورت بیرونی امرار معاش آنهاست . زیرا در بیمارستانها و درمانگاهها نیز یگانه قانونی که حکمفرمایی میکند همانا قانون ضد انسانی کسب سود و تولید هر چه بیشتر ارزش اضافی است .

بنابراین ، کفایت که خدمات بهداشتی و درمانی را همانگونه که واقعا هستند (یعنی نه بعنوان " خدمت " بلکه بمثابه کالا) در نظر بگیریم ، یا نوا و درمان توده ها را بمثابه وسیله ترمیم و بازسازی نیروی کار تلقی کنیم ؛ آنگاه درک این مسئله بشوار نخواهد بود که چرا يك جراح مغز (مثلا در قلب نیویورک) با يك كارگر كوره پزخانه (قرضا در ناف شاه عبدالعظیم) هیچگونه فرق اساسی ندارد و هر دو به يكسان ، عضو طبقه کارگرند .

### مهندسين ، محققين و كادريهاى علمى

ما اگرچه پیش تر راجع به فعالیت تولیدی این اقشار و کار ارزش آفرین آنان صحبت کردیم ، ولی بخاطر اهمیت موضوع به یکی نو مورد مشخص دیگر هم اشاره می‌کنیم .

فرض کنید که شخصی به يك فروشگاه لوازم الكترونيكى برود مثلا ده عند نیسكت معمولی (یا خالی) به ارزش ۱۰ مارک و يك برنامه نگارش (یا ده عند نیسكت پر) به ارزش ۵۰۰ مارک خریداری نماید . حال اگر این شخص به موضوعات مورد بحث علاقمند باشد ، در آنصورت میتواند این سؤال ساده را در مقابل ما بگذارد : این نیسكتهاى خالی (یا ارزش ۱۰ مارکی) را چه کسانی تولید کرده اند ؟! چنانکه میدانید ، پاسخ کسانیکه از وجود اختلاف طبقاتی میان کار فکری و یدی نم میزنند ، چنین خواهد بود : کارگرانی که در کارخانه ها مشغول نیسكت ساختن هستند !

واضح است که این پاسخ دیگر بهیچوجه کافی نیست . زیرا خریدار مفروض ما بخوبی میداند که اولاً این نوع کالاها تحت شرایط اتماتیزاسیون کامل تولید میشوند و لذا میتوان از سهم کار بلاواسطه در تولید نیسكت ها چشم پوشی کرد . ثانیاً از آنجاکه کارگران این بخش مدخله مستقیمی در تولید نداشته و اساساً بر پرورسه تولیدی نظارت می‌کنند ؛ غالباً خود جزء فروشندگان کار فکری اند . ثالثاً ، باید توجه داشت که اگر نیسكتهاى خالی معادل ۱۰ مارک میانله میشوند ، این ارزش ده مارکی در عین حال محصول کار کارگران رشته های بیگری نظیر حمل و نقل و بازرگانی و ... نیز هست . بعبارت روشن تر اگر چه این نیسكت ها بعنوان يك محصول مادی معین توسط کارگران نیسكت سازی تولید شده اند لیکن بمثابه ارزش ، کار کارگران حمل و نقل و کار کارگر فروشنده — ما از سهم ارزشی مواد خام و وسائل تولید صرفنظر می‌کنیم — را هم در خود نهفته دارند ؛ هرچند که کار این بخش از کارگران هیچ اثر مادی از خود بجای نگذاشته باشد .

ولی جهت سهولت مطلب فرض را بر این بگذاریم که این ارزش ده مارکی صرفاً توسط کارگران کارخانه نیسكت سازی تولید شده و این عده از کارگران هم جملگی پرولترهای تمام عیاری هستند که با پتک و چکش ، و به قوه بازو مواد خام را به نیسكت کامپیوتر بیل کرده اند ! سپس کفایت خریدار ما نیسكتهاى ۱۰ مارکی را با نیسكت های

پس می‌بینیم که فعالیت کارگران جاده سازی ، خواه در شرکتهای خصوصی و خواه دولتی ، دقیقاً در چارچوب تولید کالائی سرمایه داری و با هدف ارزش افزائی انجام میشود و بر همین اساس ، هر دو به یکسان کارگر مولد بشمار می‌آیند .

حال بازگردیم به موسسات آموزشی !

کار يك آموزگار از جنبه تولید بطور کلی با کار يك كارگر جاده ساز فرق دارد . زیرا کار کارگر جاده ساز مستقیماً در محصولی مادی تبلور پیدا میکند ؛ حال آنکه کار معلم بطور مستقیم هیچگونه محصول مادی بیار نمی‌آورد . پس اگر ما نیز همچون میتل کنندگان مارکسیسم تولید بطور کلی را معیار قرار میدانیم ، می‌توانستیم صاف و ساده میان کارگر جاده ساز شهرداری و معلم مدرسه دولتی تمایز قائل شده ، اولی را "مولد" و نومی را "غیر مولد" بنامیم !

ولی همانطور که پیش تر گفتیم ، ما نه با تولید بطور عام بلکه با يك نظام معین تولیدی سروکار داریم که وجه مشخصه آن ، تولید ارزش و غایت آن ، آفرینش ارزش اضافی است . در این نظام تولیدی ، مادی یا غیر مادی بودن محصولات همچون مفید یا مضر بودن شان ، فاقد اهمیت جدی است ! آنچه اهمیت واقعی دارد اینستکه تولید کننده ، کالا تولید کند و جوهر مشترك کالاها نیز "جوهر مادی آنها که خصلت جسمانی دارد، نبوده بلکه ارزش میانله ای آنهاست" . (مارکس)

بنابراین اگر مسئله را از جنبه تولید کالائی سرمایه داری مد نظر قرار دهیم ، می‌بینیم که امروزه آموزش و خدمات آموزشی کاملاً خصلت کالائی یافته و لذا دیگر هیچگونه اختلاف اساسی میان فعالیت تولیدی يك كارگر آسفالتكار شهرداری و فعالیت تولیدی يك آموزگار مدرسه دولتی وجود ندارد ؛ هر دو فاقد وسائل تولیدند و تنها از طریق فروش نیروی کارشان امرار معاش می‌کنند (اولی نیروی کار یدی ، و نومی نیروی کار فکری‌اش را می‌فروشد) ؛ ثانیاً هر دو در قالب تولید کالائی سرمایه داری فعالیت می‌کنند (اولی ، کالای مادی می‌آفریند و نومی ، کالائی غیر مادی) !

بر همین پایه است که هر دو بعنوان وسیله باروری سرمایه یا کارگر مزبور ، مهر و نشان خورده اند .

### پزشکان ، پرستاران و پرستل درمانی

آنچه راجع به آموزگاران گفته شد ، تماماً در مورد سایر اقشار جدید طبقه کارگر و از جمله پرستل بیمارستانها و درمانگاه ها نیز صادق است .

امروزه به هر بیمارستان و درمانگاهی که مراجعه کنیم ، با توده متخصص و پزشک و پرستاری روبرو خواهیم شد که تنها دارائی آنها .....

مراجعه کند تا بخشی از ارزش میانله ای جاده آسفالت شده، مستقیماً تحقق پیدا کند. (البته ممکن است مخالفین ما بگویند که اتومبیل سواران ایران اصلاً مالیات نمیدهند!) مهم نیست، کفایت این فرد بنزین بخرد تا بخشی از ارزش میانله ای جاده ، غیر مستقیماً متحقق شود. (البته باز احتمال دارد کسی اعتراض کند که در مملکت ما بهاء بنزین کمتر از قیمت تولید آن است!) باز هم مهم نیست ، کفایت ساکن محل فرضاً بهنگام خرید يك كيلو كالپاس "اسلامی" از سر خیابان ، نسبت به جوانب مختلف میانله دقت بیشتری بخرج دهد تا بی ببرد که با خرید كالپاس ، نه فقط به میانله يك کالای خوراکی تحقق می‌بخشد ؛ بلکه — با پرداخت مالیاتی که دولت بر مواد غذایی وضع نموده — در عین حال دارد کالای زیر پایش را نیز به پول تبدیل میکند .

چيست و جایگاه طبقاتی آنان کجاست؛ پاسخ چه باید باشد؟! مگر غیر از اینست که فعالیت تالیپست، طراح، عکاس، گرافیکست، روزنامه نگار و... همانند کار چاپچی بخش اساسی پروسه تولیدی این موسسه انتشاراتی را تشکیل میدهد؟! مگر جز اینست که این افراد همانند چاپگران، به کاری مولد و ارزش آفرین مشغول اند؟! و بالاخره، مگر نه اینست که این اقشار "یقه سفید" برخلاف دعای آئین پرستان "چپ" و راست به طبقه کارگر تعلق دارند؟!

پاسخ این سئوالات بقدر کافی روشن شده است و خواننده بخوبی میداند که ما بر چه اساس از ترکیب نوین طبقه کارگر سخن می‌گوئیم و چرا علاوه بر پرولتاریا، اقشاری نظیر کارمند و معلم و مهندس و پزشک و استاد دانشگاه و... را لجزای لایتجزای طبقه کارگر محسوب می‌نمائیم.

و اما اکنون پیش از آنکه به نتیجه گیری سیاسی از این مباحث بپردازیم، بایستی موقعیت طبقات مختلف را در پیشروترین جوامع سرمایه داری مورد بررسی قرار داده و ببینیم آیا با استناد به آمار و ارقام رسمی، میتوان از نقش درجه اول طبقه کارگر در مرحله کنونی رشد نیروهای تولیدی سخن گفت یا نه!

(ادامه دارد)

ع. آشتیانی

قرابت این اقشار با طبقه کارگر سخن گفته اند. مثلا در اروپا، برخی از جریانهای تروتسکیست، از اقشار کارمند بعنوان "کارگران غیر مولد" یاد کرده و نهایتا آنها را - بلبل سطح پائین دستمزدشان - متحین استراتژیک پرولتاریا خوانده اند. یا در ایران نیز منتهی است که رفقای "راه کارگر" از تز "همه حقوق بگیران کارگرد" دفاع می‌کنند، که متاسفانه تاکنون دلایل و استدلالاتی دیگری در اثبات نقطه نظرات خود ارائه نکرده اند.

البته این نظریات تا همین حد نیز در مقایسه با دعای مقلدین مارکس، گامی به جلوس است. معهذا باید تأکید کرد که آنچه ما می‌گوئیم بکلی از بحث "کارگران غیر مولد" یا "حقوق بگیران" متفاوت است زیرا ما از ایده کارگر غیرمولد یا کارگر حقوق بگیر مدافعه نمی‌کنیم و کارگر بودن را اساسا به معنای مولد بودن و کار مزدوری کردن میدانیم! بنابراین وقتی می‌گوئیم روزنامه نگار و طراح و تالیپست بسان چاپچی کارگرد؛ یا هنگامیکه کارمند اداره پست یا بانک را کارگر بشمار می‌آوریم؛ انعای ما دقیقا براین پایه استوار شده که افراد مذکور کاری مولد انجام میدهند و دستمزدشان از بخش متغیر سرمایه برداخت میشود. چراکه کار تالیپ و طراحی و روزنامه نگاری یا خدمات پستی و بانکی... همانا در قالب تولید کالای سرمایه داری و بمثابه فعلیتی ارزش آفرین انجام میشود و لاغیر!

رفقا!

برای تداوم انتشار به پیش به کمک‌های مالی  
شما نیازمندیم. کمک‌های مالی خود را با کد  
دلخواه به حساب پستی ما در سوند واریز کنید.

Pg 4082658-8  
Fedayi

۵۰۰ مارکی مقایسه نموده و این سؤال را پیش یکشد که چرا ده دیسکت نوم برغم آنکه بلحاظ مادی هیچگونه تفاوتی با ده تایی اول ندارند، ولی ارزش شان پنجاه برابر آنهاست؟!

روشن است که علت این اختلاف ارزشی را باید از طریق اختلاف میزان کاری که صرف تولید این دو نوع کالا شده، توضیح داد. ولی در این زمینه دیگر نه میتوان ادعا کرد که "پرولتر" های دیسکت ساز برای دیسکتهای نوع نوم کار بیشتری کرده اند؛ و نه میشود این اختلاف ارزشی را به کارگران حمل و نقل و بازرگانی نسبت داد. زیرا یگانه کاری که در مورد دیسکت های برنامه نگارش اضافه شده - باز هم صرفنظر از ارزش وسائل تولید - همانا کار برنامه ریزان و مهندسیین رشته کامپیوتر است که اتفاقا بیشترین سهم را در تولید ارزش جدید داشته اند.

پس اگر قرار باشد کارگران فکری در تولید اضافه ارزشی که از تولید و مبادل کالای اول حاصل میگردند، هیچ نقشی نداشته باشند(!) دستکم در مورد کالاهای نوم، اینست از کارگران یعنی برنامه ریزان و مهندسیین رشته کامپیوتر، تولید کنندگان اصلی ارزش جدید و در نتیجه ارزش اضافی اند.

مثال نوم را میتوان از مرکز تحقیقات علمی فرانسه (C.N.R.S) زد که در آن ۱۷۵۰۰ کادر علمی بکار تولیدی در آزمایشگاهها اشتغال دارند.

بطور نمونه یکی از کادرهای علمی این مرکز، زنی است با مدرک دکترا که درازای مطالعه و تحقیق راجع به خواص الکترومغناطیسی نرات کریستال، ماهانه ۱۰۷۰۰ فرانک دستمزد دریافت میکند. در ضمن کالائی که این محقق تولید میکند، همانا اطلاعاتی است که در شکل سلسه مقالات به انستیتوهای پژوهشی و نشریات علمی امریکائی فروخته میشود.

### کارمندان و کارکنان بخشهای اداری

در توضیح نقش کارمندان نیز بهتر است به نمونه مشخصی اشاره کنیم که هم بیانگر فعالیت تولیدی آنهاست و هم کارمولد روزنامه نگاران و طراحان و... را یکجا به نمایش میگذارد.

در یکی از موسسات انتشاراتی اروپائی که در آن روزانه میلیونها نسخه روزنامه و مجله و آگهی و... تهیه و چاپ میشود، ۱۰ لسنگاه غول آسای چاپ روتاتیو وجود دارد که در هر شیفت، ده دوازده کارگر چاپچی و تکنیسین آنها را عمنا از اطاق فرمان می‌گردانند. ضمنا در هر يك از بخشهای دیگر نظیر برش و بسته بندی و غیره نیز مابین ۵ تا ۱۰ نفر بکارهای متفرقه مشغول اند که بدین ترتیب شمار کارگران "یقه آبی" این موسسه را نهایتا به چهل تا پنجاه نفر میرسانند. اینها تمام آن افرادی اند که "چپ" ها در بهترین حالت، کارگر بحساب شان خواهند آورد!

ولی در کنار این واحد چاپ، ساختمان بزرگتری وجود دارد که در هر يك از طبقات آن، ۸۰ تا ۱۰۰ زن و مرد (غالبا با مینی ژوپ و کت و کراوات!) مشغول تالیپ کردن مطالب، تنظیم اخبار و گزارشات، عکاسی، صفحه بندی، تهیه فیلم و زینک و غیره اند.

حال اگر از ما سؤال کنند که تکلیف این بخش از "کارمندان" \* ناگفته نماند که تالیپیکه به کارمندان مربوط میشود، جریانات بسیاری از

## مسائل قابل تعمق (۲)

## بقیه از صفحه اول

است، پدیده‌ای که در ادبیات کارگری امروز از اینگونه کارگران با عنوان موش‌های صعودکننده نام برده می‌شود! امروزه عضویت کارگران در اتحادیه‌های کارگری غالباً به خاطر بهره‌مندی از صندوق بیکاری و حمایت اتحادیه در قبال اخراج‌های ناپجا و کلاً مسایل صنفی است تا حمایت این کارگران از سوسیال‌دموکراسی به عنوان نماینده سیاسی خویش! و این در حالی است که رهبری این اتحادیه در دست در اختیار احزاب سوسیال‌دموکرات می‌باشد. با اینحال هستند معدود اتحادیه‌هایی که زیر نفوذ احزاب سوسیال‌دموکرات نبوده و عملاً سندیکالیست‌ها رهبری این اتحادیه‌ها را در دست دارند و کارگران متعلق به این اتحادیه‌ها همواره در کوچکترین اعتراض کارگری همراه با کارگران عضو احزاب کوچک مارکسیست‌لنینیست در زمره اولین اخراج‌شوندگان می‌باشند.

طبق آمار رسانه‌های گروهی که واضحاً آن هم بخشاً در خدمت سوسیال‌دموکراسی است، معمولاً درصدی بین شصت تا هفتاد و اندی در انتخابات پارلمان شرکت می‌کنند. با توجه به اینکه اکثریت قریب به اتفاق کارمندان و لایه‌های گوناگون بورژوازی بخاطر منافع خود با جدیت در انتخابات پارلمان شرکت می‌کنند، این سی درصد مابقی می‌بایستی بخش اعظم طبقه کارگر که نمایندگی خود را در هیچیک از احزاب شرکت کننده در پارلمان نمی‌یابد، قلمداد کرد. این امر موجب شده است که به طور مستمر بحث‌های متعددی بر سر عدم رضایت از سیاستمداران در بین احاد جامعه، در رسانه‌های گروهی، درگیر باشد. طبعاً منظور از احاد جامعه طبقه کارگر می‌باشد که از اواخر دهه هشتاد در احزاب سوسیال‌دموکرات تز دو سوم مطرح بوده است که به معنای مبارزه برای منافع دو طبقه به قیمت فدا کردن منافع طبقه سوم که همانا منافع طبقه کارگر است، می‌باشد. طرح این تز به خودی خود شاخص ماهیت این احزاب می‌تواند قلمداد گردد.

سوسیال‌دموکراسی عمدتاً بخش اعظم کارمندان و تکنوکرات‌های شاغل در دوایر دولتی، وزارتخانه‌ها و آن محدوده‌هایی از بخش خصوصی که سرمایه دولتی و خصوصی در حال ادغام بسر می‌برند، را نمایندگی می‌کند، به عبارتی بخش اعظم بوروکراسی متعلق به نیروی این جریان بوده و در واقع کارگزار سرمایه بطور عام قلمداد می‌شود. حیطة دفاع این نیرو از آزادیها نیز در مقام اول در خدمت بقای خود این نیروست و با در اختیار داشتن اهرمهای قدرت همواره طبقه کارگر اروپا را از طرفی با استفاده از ارتش ذخیره بیکاران که قسمت اعظم آنها مهاجرین تشکیل می‌دهند، و از طرف دیگر از طریق ارگانهای متعدد جاسوسی نیروهای رادیکال جنبش کارگری را همواره در معرض شناسایی و پیامدهای ناشی از آن قرار می‌دهد، در حالت آچمز نگاهداشته است و حتی بنا بر اعتراف سردمداران حکومتی یکی از این دولتها، لیست کمونیست‌های شناسایی شده مرتباً در اختیار سازمان جاسوسی سیا قرار داده می‌شده است. همگام با اقدامات فوق، بمباران تبلیغاتی این نیرو همراه و همگام با بخشهای گوناگون بورژوازی، طبقه کارگر اروپا را به انحطاط اخلاقی سوق داده است. اگر بورژوازی عقب افتاده

نیروهای جنبش کمونیستی بالعموم، یا توجه به داشتن برنامه (بدون در نظر گرفتن چگونگی تدوین آن)، سابقه مبارزاتی خویش در جنبش و نیز ادعا در زمینه برخورداری از جهت‌گیریهای کارگری در عرصه‌های گوناگون برنامه‌ای و تاکتیکی، هر از گاهی از مواضع اعلام شده خویش عدول کرده و طبعاً در پلمیک با دیگر نیروهای درون جنبش مواجه می‌گردند، بدون اینکه رسماً مواضع یا به عبارتی دیدگاه‌های جدید خویش را در سطح جنبش اعلام نمایند. این عدول تئوریک از مواضع مارکسیست-لنینیستی بخشاً در عرصه برنامه‌ای و تاکتیکی با سیر نزولی به سوی مواضع سوسیال‌دموکراسی همراه بوده است. اعلام اینگونه پرشها یادآور خالکوبی شیر نری است بر جثه‌ای نحیف که سرانجام نه یالی، نه کوبالی و نه دمی داشت!

نکته شایان توجه در این‌گونه پلمیک‌ها، پرداختن به طرح نظرات تئورسینهای برجسته سوسیال‌دموکراسی اواخر قرن گذشته همچون کائوتسکی و برنشتین و بالطبع مردود دانستن این نظرات با استناد به نقل قول‌هایی از لنین است. پدیده‌ای که به زعم تحلیل‌های گوناگون در محکومیت دیدگاه‌های سوسیال‌دموکراسی به آن کم بها داده می‌شود، همانا پرداختن به پایگاه طبقاتی این نیرو، ماهیت آن، سیاست‌های اعمال شده این نیرو در دو بعد ملی و خارجی (همگونی و ناهمگونی این دو وجه سیاست نسبت به یکدیگر) و خلاصه کلام خیانت‌های این نیرو به آرمان طبقه کارگر اروپا از دیرباز تا کنون بوده است.

دولتمردان امروزی احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا، نوادگان کارگران یقه‌سپیدی هستند که دیدگاه سیاسی، جایگاه حزبی-سندیکائی و طبعاً اجتماعی خویش را از پدران خود به ارث برده‌اند، به طوریکه حتی بر طبق آمار رسانه‌های گروهی، غالباً شرکای زندگی خویش را نیز از میان کاست خود که همانا کارپرست‌های حزبی در قدرت می‌باشند، انتخاب می‌کنند.

ناگفته هویداست که پارلمان نهادی است که میبایست در برگزیده منافع گوناگون طبقاتی یک کشور باشد. امری که ما امروزه در تمامی کشورهای اروپایی (غربی) شاهدش هستیم همانا عدم وجود نمایندگان واقعی طبقه کارگر و بیکاران در این پارلمانها می‌باشد. احزاب کمونیست اروپایی شرکت کننده در پارلمان این بخش از دول اروپایی (بخوان جناح چپ سوسیال‌دموکراسی)، بندرت کارگران را در صفوف خود دارا می‌باشند، بلکه عمدتاً روشنفکران درگذشته مارکسیستی هستند که بخاطر منافع مادی، عقب‌نشینی‌های تئوریک را جائر دانسته و به اصطلاح تأثیرگذاری از درون را می‌آزمایند؛ آزمون که خلاصی از آن میسر نیست، در حالیکه سوسیال‌دموکرات همواره از خیل کارگران یقه‌سپید در صفوف خود بهره‌مند بوده و غالباً حمایت نسبتاً همه‌جانبه سندیکاهای کارگری را نیز دارا می‌باشند، خارج از دعوای زرگری گاه و بیگاه خویش.

بر طبقه کارگر اروپا پوشیده نیست که راه بهره‌مندی از امتیازات ویژه مادی، همانا فعالیت در صفوف سندیکایی-حزبی متعلق به سوسیال‌دموکراسی

در حیطه سیستم خارجی نیز می‌توان به نمونه‌های بس متعددی من‌باب ماهیت دولتی که این احزاب حکومت را در آنها به عهده دارند، اشاره نمود. به زعم این جریان، مبادله بازرگانی از هر نوع یعنی از فروش اسلحه به کشورهای درگیر جنگ که خود نافی قانون اساسی شماری از این کشورهای صادرکننده است، تا فروش دستگاههای پیشرفته استراک سمع به حکومت‌های دیکتاتوری جهت شناسایی مبارزان راه آزادی و دموکراسی، از دادن اطلاعات تکنیکی به زیان یک از طرفین درگیر جنگ، همچون نمونه جنگ خلیج تا استرداد تروریست‌های دستگیر شده ایرانی در بلژیک به ایران، محق می‌باشد. گویا حمایت مادی و معنوی از یک نیروی ارتجاعی بنیادگر در افغانستان نیز، از آنجا که منافع درازمدت اقتصادی یا ژئوپلیتیکی مدنظر است، در تقابل و تعارض با مواضع رسماً اتخاذ شده اینان در محکومیت بنیادگرایی قرار نمی‌گیرد. یک بام و دو هوا بیان این سیاست‌ها در بسیاری از عرصه‌هاست.

با نگاهی گذرا به اوضاع جنبش کمونیستی در یونان، از مقطع جنگ داخلی در این کشور تا کنون و با توجه به بافت نسبتاً مشابه فرهنگی-اجتماعی این کشور با ایران و همچنین مهاجرت یونانیان و پناهنده شدن کمونیست‌های این کشور به دیگر دول اروپایی در دوران شکوفایی دولتهای رفا، می‌توان از تجارب این جنبش بهره‌مند شد. علیرغم آن حزب سوسیال دموکرات یونان در زمان مهاجرت از کمک‌های مادی و معنوی احزاب سوسیال دموکرات کشورهای رفا و حتی کانادا نیز برخوردار بوده و همچنین داشتن نقش غالب در اپوزیسیون، نتوانست باعث عدول کمونیست‌ها از مواضع مارکسیست لنینیستی گردد. حزب کمونیست مارکسیست لنینیست یونان با اختصاص بیش از ۵۰ درصد از آرای انتخابات اخیر پارلمان یونان به خود و با حفظ مواضع در پارلمان این کشور، همچنان پرچم دفاع از طبقه کارگر یونان را بر دوش دارد.

در حالیکه در میان نیروهای اپوزیسیون ما، تئورسینهایی یافت می‌شوند که خود را مارکسیست لنینیست ارزیابی کرده، آنهم با درک منحصر به فردی که تاکنون جنبش جهانی کمونیستی نظیر آنها به خود ندیده است که نیروهای خود را به همکاری با اتحادیه‌های کارگری اروپا فرا می‌خوانند، آنهم با توجیه جهانی بودن کمونیسم و تشبثاتی از این دست. اگر فعالیت کمونیستی در سندیکاهای زرد مدنظر این تئورسینه‌هاست، بایستی به شرایط خاص آن مقطع زمانی بطور عام و شرایط بس پیچیده امروزی جهان توجه‌ای اگرچه اندک مبذول داشت. اگر نه این پدیده به از دست رفتن نیروها و سوق دادن آنها به دامن سوسیال دموکراسی خواهد انجامید.

ادامه دارد

یحیی نوامبر ۱۹۹۶

آدرس ما در اینترنت

www.fedayi.se

می‌باشد

جامعه ما سعی در رسوخ دین به قصد انحطاط روابط مدنی-اخلاقی به اعماق جامعه را دارد، بورژوازی اروپا از طریق ایدئولوژی‌های سوسیال دموکرات خویش روابط بی‌بند و بار انسانی را به خورد طبقه کارگر اروپا داده است.

رسالت دولت رفا ملی قبل از فروپاشی دیوار برلن، به تحقق رساندن بخشی از پروژه‌های تبلیغاتی سرمایه‌داری جهانی در مقابله با رفا نسبی موجود در دول بلوک شرق بوده است. این رسالت غالباً با کمک طرح مارشال بعد از جنگ جهانی دوم و در پروسه جنگ سرد بوقوع پیوسته است. بازده چنین پروژه‌های برخوردار شدن طبقه کارگر از خدمات گوناگون رفاهی از جمله حق مسکن، حقوق بیکاری، داشتن نواخانه، مهدکودک، خدمات درمانی رایگان و... در این کشورها بوده است. اما امروزه در تمامی این کشورها سیاست بازپس گرفتن این حقوق از طبقه کارگر اکیداً در دستور کار قرار دارد و سوسیال دموکراسی خود به عنوان مجری این طرح بدون تدارک کوچکترین اعتراض توده‌ای تحت لوای پس‌انداز به قصد رفع کسری بودجه، این رسالت را بر دوش دارد. حتی حقوق بازنشستگی نیز زیر سؤال رفته است، آنهم با این مقدمه‌چینی که عمر متوسط یک کارگر اروپایی با تغذیه و امکانات درمانی آن مقطع زمانی ۵۳ سال بوده است، در حالیکه امروزه با بهبود تغذیه و توسعه خدمات درمانی ولی با معیار سنجش سابق، سن بازنشستگی می‌بایست به سن ۱۰۷ سال افزایش یابد! در حالیکه به کارگران که حقوقشان تنها کفاف مخارج روزمره‌شان را می‌کند و بیکارانی که به سختی از عهده این امر بر می‌آیند، هیچگونه توصیه‌ای صورت نمی‌گیرد، به مردم خرید بیمه‌های بازنشستگی توصیه می‌شود. طبیعتاً منظور از مردم طبقات مرفه جامعه می‌باشند.

و در مورد تضییق حقوق شهروندی مهاجرین و پناهندگان نیز همان بس که به درصد بسیار بالای در بین این قشر نسبت به کل تعداد آن اشاره شود، مضافاً به اینکه اکثر شاغلین این قشر نیز در مشاغل آزاد فعال می‌باشند و اما پدیده خارجی‌ستیزی و نژادپرستی در دول اروپایی خود یکی از مهمترین فاکتورهایی است که بورژوازی از آن در وجوه گوناگون استفاده می‌کند. آن بخش از این وجوه که در بحث ما ذی‌ربط است، همانا عدم‌پذیرش عناصر مهاجر و یا پناهنده از سوی اروپائیان در کلیه سطوح فعالیت اجتماعی است. بی‌شک این عدم پذیرش در برگیرنده فعالین خارجی موجود در اتحادیه‌هایی کارگری نیز می‌باشد. حال اگر عناصری از این فعالین، آگاهی و تجربه مبارزاتی را در سطح رهبری جنبش‌های کشورهای مزبوع خود را نیز دارا باشند، عملاً کارگر اروپایی آنان را موجوداتی از نوع تکامل نیافته‌تر از خود ارزیابی کرده و بالطبع این عناصر خارجی نه فقط تأثیرگذاری بر روند مبارزه سندیکایی نیستند، بلکه فقط در صورت ادامه فعالیت به ناچار دنباله‌رو سیاست‌های جاری این اتحادیه‌ها خواهند بود. البته وجود عناصر معدودی از مهاجرین در ارگانهای گوناگون اتحادیه‌ای نمی‌تواند ناقض امر فوق قلمداد شود.

مبارزه یک حزب بدون استراتژی روشن و مشخص به این می ماند که سر صبح کسی از در خانه خارج شود بدون اینکه بداند به کجا و چگونه خواهد رفت. در نتیجه او در سر هر راه و نیمه راهی سرگردان و حیران خواهد ماند، چون هدفی واقعی و نقشه ای روشن پیش رو ندارد. در نتیجه از تاکتیک های درست هم خبری نخواهد بود و مسافر ما از تعیین راه و انتخاب وسیله هم عاجز خواهد شد، دور خودش خواهد چرخید. گاهی به عقب، گاهی به جلو، زمانی به راست و زمانی به چپ خواهد پیچید و دست آخر خسته و کوفته از حرکت خواهد ماند. یا دسته های سربازی که بدون طرح نقشه ای دقیق، بدون تعیین استراتژی و تاکتیک هایی که در جریان عملیات باید بکار بندند وارد میدان جنگ شده باشند. آنها به همه سو شلیک خواهند کرد، خود را خسته خواهند نمود، مهماتشان تمام خواهد شد و بدون اینکه سنگر معینی از دشمن را گرفته باشند در دام خواهند افتاد. سرانجام علی رغم هر قدر تلاش و جانفشانی که از خود نشان داده باشند، لاجرم بدلیل فقدان نقشه معین و استراتژی و تاکتیک های مشخص با شکست و ناپودی کامل مواجه خواهند بود. به همین خاطر تعیین نقشه دقیق و استراتژی معین و تاکتیک های درست در هر مبارزه ای یکی از ضروریات اولیه محسوب می شود.

#### اما وظیفه استراتژی چیست؟

وظیفه استراتژی در مبارزه عبارت از این است که تمام نیروهای جنبش در جهتی هدایت شوند که با وارد آوردن ضربه نهایی در آن جهت، بتواند اهداف برنامه ای خود را متحقق کند و نقشه استراتژی ناظر بر سازمان دادن کل ملزومات پیروزی این استراتژی است. تاکتیک جزئی از این ملزومات و حلقه واسط حال و آینده، عملیات کوچک و بزرگ، اهداف کوتاه مدت و بلندمدت بوده و کاملاً در خدمت استراتژی قرار می گیرد. اگر بناست استراتژی ای سرنگونی رژیم را ممکن سازد، تاکتیک وظیفه دارد تا نقشه عملیاتی مشخصی را که با شرایط مبارزه و وضعیت عینی انطباق

دارد، تعیین کند. برای فتح قلعه دشمن، فلان سنگر، بهمان تپه و خاکریز را به تصرف در آورد. یک تبلیغات موفق، یک اعتصاب پیروزمند، یک تظاهرات خیابانی و... را سازمان دهد. از جمله راهها، وسایل، اشکال و شیوه های مبارزه را (بسا محاسبه شرایط عینی و ذهنی، موقعیت نیروها و توازن قوا، تکامل اقتصادی، شرایط سیاسی، ملی، فرهنگی، قومی همه و همه) آنچنان محاسبه کند که نسبت به نقشه و تاکتیک های دشمن از برتری آشکاری برخوردار باشد و زمینه و امکان موفقیت استراتژی را فراهم نماید. لذا عملیات تاکتیکی و نتایج آنرا نباید تنها در اثرات زودگذر محاسبه کرد. باید دید که تاکتیک مفروض تا چه حدی در خدمت افزایش امکانات پیروزی استراتژی قرار دارد. نتیجه دیگر اینکه استراتژی با وجود اینکه با جریان عینی جنبش خودبخودی سازگار نیست و در جریان بوجود آمدن آن نقش مهمی بازی نمی کند، معهدنا نمی تواند شرایط عینی و روند تکاملی و فراز و نشیب آنها را به فراموشی بسپارد. از اینرو استراتژی می باید متکی بر برنامه ای باشد که با واقعیات جامعه و جنبش انطباق داشته باشد و از هر گونه ذهنی گرایی، الگوبرداری و دگماتیسم بدور باشد. چرا که استراتژی با مسأله آگاهی سر و کار دارد و معطوف به عمل هدایت شونده است و می تواند جنبش را به شکست و یا پیروزی هدایت کند.

در رابطه با مسأله آگاهی و نقش عنصر ذهنی در کارکرد عمومی استراتژی جنبش کارگری، آنچه که - بویژه در رابطه با نقد گذشته جنبش کمونیستی ایران - بسیار مهم و قابل تأکید است عبارت از نقشی است که در این عرصه عناصر روشنفکر و جنبش های با ترکیب عمدتاً روشنفکری بازی می کنند. پیوند استراتژی با جنبه ذهنی جنبش کارگری به افزایش نقش و وزن روشنفکران، طبقه متوسط در این جوامع میدان و زمینه بازتری می دهد. آنها چه به دلیل موقعیت طبقاتی و چه به دلیل جدا بودن از مبارزه و زندگی واقعی توده های کارگر و زحمتکش بویژه در شرایط خفقان، تلاش می کنند تا به استراتژی جنبش کارگری که معطوف به پیروزی

با انداختن نارنجکی در درون پاسگاهی مدعی می‌شود که دارای استراتژی و تاکتیک و نقشه معین دخالت در مبارزه طبقاتی بوده و برای به قدرت رسیدن طبقه معینی مبارزه می‌کند. شوراهای ترکمن صحرا توسط کارگران و زحمتکشان که بعد از قیامی مسلحانه تشکیل می‌شوند و در مقابل تهاجم رژیم جدید از دست آوردهای خود به دفاع برمی‌خیزند، اما رهبری جریانیکه خود را مدافع منافع این زحمتکشان می‌داند هاج و واج از هرگونه تصمیم‌گیری عاجز است. آنجا هم که تصمیم می‌گیرد، خود را در کنار حاکمیت سیاه ارتجاع می‌یابد. شوراهای کارخانجات و صنایع تشکیل می‌شوند، اما جریان‌های «پیشرو» فاقد استراتژی و تاکتیک‌های معین مبتنی بر منافع طبقه کارگر، قادر به ایفای نقش واقعی خود در تکامل و پیروزی آنها نمی‌شوند. یک روز هزاران نفر مسلح در کردستان و سایر مناطق به مقابله با تهاجم رژیم فرا خوانده می‌شوند، روز دیگر دستور خلع سلاح می‌رسد. نه آن دستور مقابله مسلحانه بر یک استراتژی و نقشه معین استوار است و نه این عقب‌نشینی و خلع سلاح. یا سازمانهاییکه خود را «پیشرو»ی طبقه کارگر می‌دانند و برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، اما استراتژی آنها «مبارزه برای شکوفایی جمهوری اسلامی»، «دفاع از خط ضدامپریالیستی و ترقی خواهانه» امام خمینی و... از کار در می‌آید و در دفاع از انواع جمهوری‌های رنگارنگ دموکراتیک، دموکراتیک ملی، دموکراتیک خلقی و... بقدری راه افراط پیموده می‌شود که اساساً تبلیغ و ترویج سوسیالیسم و آلترناتیو کارگری به فراموشی سپرده می‌شوند. یا وقتی امام خمینی «ضدامپریالیست» سفارتخانه سرکرده امپریالیستها را می‌گیرد، پاک خلع سلاح می‌شوند و از کارگران می‌خواهند تا سنگرها را خالی کنند و از اقدامات رژیم جدید حمایت به عمل آورند. تاکتیک تظاهرات مسلحانه و جوخه‌های رزمی اتخاذ می‌شود صرفاً به این دلیل که گویا انقلاب شکست نخورده است. توده بی‌در و پیکر «هوادار» که در شرایط علنی شکل گرفته‌اند به جنگ خیابانی می‌روند بدون سازماندهی و تدارکات و آموزش لازم، بدون متکی بودن این تاکتیک‌ها به تحلیل شرایط مشخص، توازن قوا، تدارکات و امکانات واقعی. در عقب‌نشینی نامنظم به کردستان، خرده‌کاری و دنباله‌روی از سیر حوادث ادامه می‌یابد و زمانی بخود می‌آیند که رژیم با طرح دقیق استراتژی و تاکتیک‌های

طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بر اقلیت استثمارگر و ستمگر است، خصلت و محتوایی دوگانه بخشند. شرایط حفظ و تدوام این دوگانگی که خود مانع از تدوین یک برنامه و استراتژی مبتنی بر واقعیات متکی بر اهداف و خواسته‌های طبقات اجتماعی و نقشه و تاکتیک‌های متناظر با آن می‌گردد، مبارزه را در برابر اتفاقات روزمره، تحولات مقطعی و شعارها و اقدامات عوامفریبانه طبقات ارتجاعی آسیب‌پذیر کرده و حزب پیشرو را به گجی و سردرگمی و یا انحراف و شکست دچار می‌سازد. در این رابطه روزهای انقلابی در ایران نمونه‌های زیادی بدست می‌دهند. نظیر بحرانی شدن حزب کمونیست ایران و تغییر خط و مشی و استراتژی آن در جریان روی کار آمدن رضاخان و اعلام برنامه عوامفریبانه سیدضیاءالدین، چرخش حزب توده در جریان روی کار آمدن قوام‌السلطنه و برنامه اصلاحات عوامفریبانه‌اش، مقطع اصلاحات ارضی در اوایل دهه ۴۰ و نوسانات پی‌آمد آن، مهمتر از همه گجج‌سری، سازشکاری و چرخش تمام‌عیار به نفع حاکمیت ارتجاع مذهبی اغلب سازمانهای چپ، و بزرگترین آن سازمان فدایی «اکثریت» و حزب توده در جریان قیام تاریخی بهمن ماه ۵۷ که به روی کار آمدن جمهوری ارتجاعی اسلامی انجامید. مثل زمانیکه خمینی شعارهای مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه «استقلال، آزادی و مبارزه با امریکا» را بدست گرفت و احزاب و سازمانهایی را که فاقد استقلال طبقاتی، استراتژی و آلترناتیو مستقل و... بودند قلع و قمع نموده و به دنباله‌روی سفارت‌گیری خطامامی‌ها و بسیج پدید آورد و یا مباحث کش‌دار و بیهوده و مواضع سازشکارانه و ارتجاعی که با وعده‌های اصلاح‌طلبانه رفسنجانی به بازار آمد و یا توهم‌پراکنی و تزلزلاتی که اخیراً با «انتخاب» شدن خاتمی به ریاست جمهوری پدیدار شده است.

این دوگانگی و گجج‌سری‌ها و نوسانات در عرصه‌های مهم تاکتیکی و دیگر زمینه‌های مبارزه هم خود را نشان می‌دهد.

تصور کنید در شرایط قیام مسلحانه توده‌های میلیونی کارگران و زحمتکشان جامعه در سال ۱۳۵۷ ایران، گروهی که خود را مارکسیست و پیشگام طبقه کارگر می‌دانند، بخاطر مطالبات صنفی در درون کارخانه‌ای به تحصن بنشینند. یا در شرایطی که مردم مسلح جلوی حرکت تانک‌های ارتش را می‌گیرند و آنها را با کوکتل مولوتف منفجر می‌کنند، سازمانی

کشور مدتها با این تصور که عنقریب پیروزی حاصل خواهد شد، به تبعات یک انتظار ذهنی و بی‌مورد تن در داده شد. با وجود سالیان متمادی اقامت در خارج علی‌رغم اینکه هر گروهی مدعی مبارزه‌ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری آلترناتیو مورد نظر خود است، اما هیچ نقشه و برنامه معینی برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی در داخل تهیه نشده که مبتنی بر واقعیات بوده و بالاخره بعد از مدتی معین حضور حزب و سازمان مزبور در این مبارزه را تأمین نماید. آنچه که هست دنباله‌روی از سر حوادث در خارج کشور و مباحثه کش‌دار در مورد مسایلی است که ده‌ها سال است در محافل خارج از کشور میان روشنفکران جدا از طبقه و توده جریان دارد و به جایی نرسیده است.

ادامه دارد

بیدی

خود استقرار کامل می‌یابد. در کردستان عراق نیز برنامه معینی مبتنی بر واقعیات جنبش در داخل کشور و وضعیت منطقه، شرایط عراق و اوضاع بین‌المللی تهیه نمی‌شود. انگار اردوگاه‌ها صدسال دیگر پا برجا خواهند بود. احزاب بزرگی دارای امکانات تدارکاتی و نیروی انسانی قابل‌توجه که هر روز طرح‌های زیادی را هم در رابطه با جنبش کارگری به بحث می‌گذاشتند، اما به دلیل نداشتن استراتژی و تاکتیک‌های عملی مبتنی بر واقعیات نتوانستند اندک پایگاهی در دل طبقه کارگر در داخل ایجاد کنند و فرصت چندین ساله صرف مباحثات اغلب بیهوده و سرگیجه‌آور روشنفکرانه گردید. در عقب‌نشینی و عزیمت به خارج این فقدان نقشه و برنامه تأثیرات خود را بر جای می‌گذارد. عقب‌نشینی و مهاجرت در برخی موارد و در نزد برخی از احزاب بقدری شتابزده، بی‌برنامه و بی‌چشم‌انداز است که از مهاجرت گروهی‌های قحطی‌زده و آوارگان جنگ‌های قومی و قبیله‌ای قابل تمیز نیستند. در خارج از

آن عاشقان شکرزه که مابست ناسختند  
رفتند و شهر خفته ندانست کتند

فریادشان توج شط‌حیات بود

خون آذرخش در سخن خویش ریختند

مرغان پرشوده به توفان که روزمرک

در ما و موج و صخره برایشان کتند

سکنتی امی عزیز این خاک ترون است

ایک بین بر احترام تو خستند

هر روز و شب به غارت توفان روند و باز

باز آخرین شقایق این باغ خستند

## گرامی باد یاد شهدای راه آزادی و

### سوسیالیسم

در نهمین سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ یسار همه جانب‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی می‌داریم.

این سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی با اعتصاب غذا و مبارزه پیگیر زندانیان سیاسی با شرایط غیرقابل تحمل در زندانها و فشار رژیم بر جمهوری اسلامی هم‌زمان گشته است.

با افشای وضعیت زندانها و انعکاس مبارزه زندانیان سیاسی در داخل زندانها، به عهدمان نسبت به رفقای شهیدمان و سایر قربانیان راه آزادی و سوسیالیسم وفا کنیم.

آدرس ما در اینترنت

[www.fedayi.se](http://www.fedayi.se)

می‌یابند



## تبلیغ و ترویج

انتشار بیانیه‌ها و نشریات کارگری و ده‌ها مورد دیگر که می‌باید دقیقاً تعیین و در ارتباط لاینفک با امر ترویج پیش برده شوند.

اما این یک وجه قضیه است. برای تحقق اهداف تبلیغی و ترویجی و برنامه ناظر بر آن، می‌باید ملزومات عملی آنرا فراهم کرد. سپردن امور بدست جریان خودبخودی، از منطبق شدن مضمون تبلیغ و ترویج بر شرایط خاص مبارزه در زمان معین جلوگیری می‌کند. در این رابطه گاه لحظه‌ها تعیین‌کننده هستند. و گرنه تمام زحمات چاپ و توزیع اوراق تبلیغی به هدر خواهد رفت و تأثیری معکوس برجای خواهد گذاشت.

مثلاً اگر قرار است پیرامون افزایش دستمزدها اعتراضی صورت گیرد و روز معینی برای آن شده است، اگر اوراق تبلیغی که در این زمینه تهیه شده که در عین حال به کارگران رهنمود دهد و کمک کند تا آنها خواسته‌های خود را از کارفرما دقیق‌تر و قابل‌حصول‌تر تنظیم کنند، و در این باره تمام جوانب کار برای بالا بردن درصد پیروزی در نظر گرفته شده است، آنگاه بموقع نرسیدن این اوراق بدست کارگران کارخانه مفروض تأثیر آنرا بکلی از بین می‌برد. چرا که در تبلیغ معین در همان شرایط مشخص است که کارگران حساسیت لازم را بر اساس نیازمندی‌های خود به منظور تدوین خواسته‌هایشان از کارفرما نشان می‌دهند، با طرح و پیشنهادات گرایش‌های دیگر درون کارخانه مقایسه می‌کنند و در عمل درستی و نادرستی آنها را به عینه مشاهده می‌کنند.

پس در این رابطه تربیت کادرهای مروج و مبلغ و ایجاد امکانات لازم و مراکز معین (مخفی - نیمه مخفی و علنی) از یکسو و برقراری ارتباط صحیح با مراکز و محافل کارگران و استفاده از کلیه وسایل قدیم و جدید نیز به

بطوریکه می‌دانیم تبلیغ و ترویج یکی از عرصه‌های مهم عملی فعالیت کمونیستها محسوب می‌شود. اگر وظیفه کمونیستها متشکل کردن پرولتاریا و رهبری مبارزه طبقاتی آن است، چه در عرصه مبارزه سوسیالیستی، یعنی مبارزه با طبقه سرمایه‌دار جهت برقراری جامعه سوسیالیستی و چه در مبارزه دموکراتیک، یعنی مبارزه‌ای که اهم نیرو و توان آن مصروف بدست آوردن آزادیهای سیاسی و دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی است، تبلیغ و ترویج نقش اساسی بازی می‌کنند. اساس کار سوسیالیستی در میان طبقه کارگر عبارت است از ترویج آموزش‌های سوسیالیسم علمی، شناساندن جامعه طبقاتی و تکامل اقتصادی جامعه، اشاعه سوسیالیسم و ایده‌های مبارزه طبقاتی، روابط متقابل طبقات اجتماعی و نقش طبقه کارگر و وزن آن در این مبارزات، یافتن درک روشن و مشخص از گذشته و آینده نظام سرمایه‌داری پیرامون انترناسیونالیسم پرولتاری و وظیفه طبقه کارگر ایران، آموزش ماتریالیسم تاریخی و...

در عرصه تبلیغ و شرکت در اشکال مختلف مبارزه خودبخودی طبقه کارگر، شرکت در مبارزاتی که کارگران بخاطر روز کار، ساعات کار، بهداشت محیط کار، دستمزدها، درباره مسکن، ایاب و ذهاب، طبقه‌بندی مشاغل، حق‌اولاد، مرخصی و غیره پیش می‌برند، و تبلیغ برنامه‌ریزی شده و وسیع حول روشن نمودن ذهنیت آنها پیرامون مسایل اقتصادی، همبستگی آنها در رابطه با مصالح عمومی جنبش کارگری، افشای سوءاستفاده مقامات کارخانه، رؤسای دوایر دولتی، تبلیغ وسیع سیاسی حول اینکه چگونه دولت در حمایت از طبقه سرمایه‌دار اقدام می‌کند، ایجاد محافل بین کارگران، برقراری روابط مستمر بین آنها و مراکز حزبی، چاپ و

برابر تمام بورژوازی و خرده‌بورژوازی صاحب ملک و کار قرار می‌گیرد و در آن واحد باهمه اینها باید بجنگد و در این مقابله تنها از پشتیبانی عناصری از خرده‌بورژوازی و بخشی از حقوق‌بگیران برخوردار خواهد بود.

اما در مبارزهٔ سیاسی و دموکراتیک، عناصر مخالف حکومت از اقشار مختلف اجتماعی در مراحل مشخصی در کنار وی قرار می‌گیرند: کسانیکه با صور مختلف و با اهدافی متفاوت علیه قدرت مطلقه (شاه، ولایت فقیه، حکومت مذهب، یا اشکال دیگری از استبداد و دیکتاتوری نظام سرمایه‌داری) مبارزه می‌کنند. از آن جمله‌اند اقلیت‌های مذهبی، قومی، ملیت‌ها، افراد و عناصر تحصیل‌کرده و روشنفکر، هنرمند که برای تحقق خواسته‌های خود مبارزه می‌کنند. گاه اتفاق می‌افتد که این اقشار و نمایندگان و رهبران آنها در عرصه سیاسی در سطح وسیعی مطرح می‌گردند، خواستار رهبری طبقهٔ کارگر و تمام اقشار ولایه‌های دیگر اجتماعی هستند.

در عرصهٔ سازماندهی تبلیغ و ترویج مسألهٔ مهم عبارت از این است که در این مقاطع و مراحل شیوه برخورد ما نسبت به این مبارزات و خواست و برنامه اقشار و عناصر فوق‌الذکر چیست؟ آیا مضمون تبلیغ و ترویج ما باید ناظر بر این دیدگاه باشد که طبقه کارگر در این مبارزات عمومی وارد شده و به آن بپیوندد؟ برای اینکه این اقشار رنجیده‌خاطر نگردند بآید از مبارزه همزمان سوسیالیستی و مبارزه با بردگی سرمایه دست کشید؟ و یا موقتاً در تبلیغ و ترویج خود خواست‌های عمومی را ملکه ذهن خویش قرار داد؟ اینها مراحل و مواردی هستند که حزب کارگران را با خطر سلطه کامل پوپولیسم، رفرمیسم و دنباله‌روی از جریان روزمره و ادغام خواست‌های عموم‌خالی مواجه می‌سازد.

تبلیغ و ترویج ما باید آنچنان دقیق مبتنی بر برنامه پیروزی قطعی طبقهٔ کارگر تدوین و برای مراحل

منظور گسترش دامنه تبلیغ و ترویج از سوی دیگر باید مد نظر قرار گیرد و ملزومات عملی و تاکتیکی آنها فراهم گردد. بعد در عین حال باید مشخص شود که تمرکز نیروهای ما در کجا باید صورت گیرد. در کارخانجات و مراکز تولید بزرگ و یا کارگاههای کوچک و پراکنده؟ در شهرها و یا در روستاها؟ و یا در تمامی زمینه‌ها و به چه صورت؟ باید ارتباط لاینفک تبلیغ و ترویج را هم مد نظر داشت. این دو مکمل یکدیگرند. فراموش کردن یکی و یا کم بها دادن به دیگری در هر دو جهت دامنه کار را محدود و تأثیرات بلند مدتی به جای نخواهد گذاشت.

اما عرصهٔ تبلیغ و ترویج تنها به حوزه کار سوسیالیستی محدود نمی‌گردد. کمونیستها در عرصه دموکراتیک نیز باید لاینفک بودن این دو وظیفه را مد نظر قرار دهند و به موازات تبلیغ و ترویج اصول و دیدگاههای سوسیالیسم علمی در میان کارگران، مسایل دموکراتیک و سیاسی را هم به موازات آن در دستور داشته باشند. روشن کردن مفهوم حاکمیت سرکوب، استبداد، دیکتاتوری و مضمون طبقاتی آن، ضرورت مبارزه جهت سرنگونی آن، ماهیت ارگانهای سرکوب، بوروکراسی، اینکه دولت در خدمت کدام طبقهٔ اجتماعی است و در عین حال تبلیغ در زمینه خواسته‌های فوری سیاسی، ضد دستگیری، زندان، شکنجه، پلیس، جاسوسان و وزارت اطلاعات در کارخانه‌ها، ضد محدودیت حقوق کارگران، زنان، کودکان و دهها مورد و زمینهٔ دیگر که به بیداری و مبارزهٔ کارگران دامن می‌زند. تبلیغات اقتصادی و سیاسی همزمان به رشد آگاهی سیاسی طبقهٔ کارگر و توانایی رهبران عملی آن در هدایت و رهبری مبارزه طبقاتی خدمت می‌کند.

اما موازی بودن تبلیغ و ترویج سوسیالیستی و دموکراتیک به این معنی نیست که این دو عرصه از مبارزه را یکسان ببنداریم. در مبارزه سوسیالیستی و مبارزه اقتصادی طبقهٔ کارگر تنهاست و همزمان در

نمونه‌های اندکی از حاکمیت انبوه انحرافات است که فعالین جنبش کارگری و کمونیستی در عرصه تبلیغ و ترویج دیده و با گوشت و پوست خود آنرا احساس کرده‌اند.

طبقه کارگر و بطریق اولی کمونیستها برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه می‌کنند. در تبلیغ و ترویج، اشکال و مضامین آن در هر حال و شرایطی هدف فوق و برنامه ناظر بر آن را مد نظر قرار می‌دهند. طرح و برنامه و نقشه‌های خود را در این موارد نه بر اساس ایده‌های مجرد بلکه بر اساس فعالیت طبقات اجتماعی‌ای که وجود دارند و به حکم تاریخ در مناسبات معینی با هم قرار گرفته‌اند، بگذارند.

وقتی در جامعه سرمایه‌داری هنوز در بند مباحثات «مرحله انقلاب» گیری و گرفتار اعوجاجات خرده‌بورژوائی نظیر جمهوری‌های مختلف «دموکراتیک ملی»، «دموکراتیک خلق»، «ضدامپریالیستی-دموکراتیک» و غیره و ذالک هستی، زمانیکه خود را از تمایلات احساسات و منافع خرده بورژوائی رها نمی‌کنی و هیچ برنامه معینی برای دخالت در مبارزه طبقاتی نداری و یا این برنامه تماماً آلوده به بینش خرده‌بورژوائی و عموم خلقی است، طبیعی است که در امر تبلیغ و ترویج نیز درست در جهت عکس آرمانها و اهداف جنبش کارگری و سوسیالیستی گام برخواهی داشت.

علی‌رغم اینکه روزی صدبار خود را کمونیست و سوسیالیست بنامی، لاجرم تمام اشکال و مضامین فعالیت و برنامه تبلیغ و ترویج در نهایت از ثابت کردن «انقلابی» بودن بخشی از بورژوازی و بعدها خرده‌بورژوائی برای کارگران آغاز و در نهایت به تبلیغ و ترویج «برنامه شکوفایی جمهوری اسلامی» و «ایده‌های امام خمینی» و خمینی‌های دیگر (چه معمم و چه مکلاهی آن) ختم می‌گردد. وقتی از سوسیالیسم و ایده مبارزه طبقاتی فاصله گرفته می‌شود، پیروزی طبقه کارگر به روز محشر حواله می‌شود، تبلیغ و ترویج

مشخصی تعیین شده باشد که از هرگونه امکان لغزش در چنین مراصلی مبرا باشد. اینکه کمونیستها از هر جنبش انقلابی و مترقی علیه نظام ارتجاعی حمایت می‌کنند، مانع از آن نیست که هرگونه صلح و مصالحه با برنامه‌ها و اصول غیرسوسیالیستی را مجاز ندانند و آنرا قاطعانه رد کنند. این ایده طبیعتاً باید در تبلیغات و ترویج سیستماتیک مد نظر قرار گیرد. بطور مثال اگر قرار است علیه ستمگری و تعدیات پلیس نسبت به خواست و حق و حقوق اقشار و عناصر مختلف اجتماعی اقدام کنیم، در عین حال می‌باید عداوت آنان نسبت به آرمان کارگران را نشان دهیم و روشن کنیم که این ستمگری و استبداد و دیکتاتوری دولت در باره کل ملت، یا فلان ملیت تحت ستم، گروه مذهبی، قومی، و صنف مشخص چگونه اعمال می‌شود و این ستمگری چه تأثیری در حیات جنبش کارگری دارد و قص‌علیهذا... اما همانطور که می‌دانیم و از فعالیت‌های گذشته جنبش کارگری و کمونیستی ایران کاملاً مشهود است و هم اکنون در فعالیت‌های گروههای سیاسی بویژه در خارج کشور نیز قابل مشاهده است، تبلورات جنبش تمام خلقی در برنامه و اهداف اثرات مخرب خود را بر فعالیت تبلیغی و ترویجی نیز بر جای خواهد گذاشت. فقدان نقشه معین از پیش تعیین شده برای پیشبرد سیستماتیک تبلیغ و ترویج فراهم نکردن ملزومات تاکتیکی و عملی تبلیغ و ترویج غرق شدن در جریان مطالبات دموکراتیک به فراموشی سپرده شدن استقلال طبقاتی کارگران، اهداف و آرمانهای کارگری، تهی کردن تبلیغ ترویج از مضمون طبقاتی و تبدیل شدن به مبلغ و مروج بی‌جیره و مواجب آرمانها و اهداف غیرسوسیالیستی، پراکندگی تبلیغ و ترویج، دنباله‌روی از سیر حوادث، ناتوانی در تهیه نقشه و برنامه از پیش تعیین شده و سیستماتیک برای سراسر کشور، لاقیدی در تربیت مروج و مبلغ به مثابه ابزاری جهت تربیت کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری با روح سوسیالیسم علمی و... فقط

مقالتهی که برای بولتن ارسال می‌شوند باید دارای امضا و تاریخ باشند.

مقالات حتی المقدور باید تایپ شده باشند. اگر از نرم‌افزارهای کامپیوتری «وآژه‌نگار، ویندوز فارسی نسخه صابرمان و یا ویندوز فارسی نسخه سینا برای تایپ مقالات استفاده می‌کنید، می‌توانید یک کپی از فایل محتوی مقاله را برای ما ارسال کنید. در غیر اینصورت مقالات را روی کاغذ A4 و در سطور ۸ سانتی و با اندازه معمولی (۱۲ پوینت) تایپ کرده و برای ما ارسال کنید.

چنانچه امکان تایپ مقالات وجود ندارد، مقالات خود را با خط خوانا روی کاغذ خط‌دار و با فاصله مناسب بنویسید و برای ما ارسال کنید.

تماس با کمیته هماهنگی منتخب نشست از طریق آدرسها و شماره فاکس زیر میسر است.

آدرس پست الکترونیکی:

ircmove@algonet.se

فاکس: ۹۲۰۳۴۰-۴۰ (۰) ۴۶ (+)

آدرس: سوئد

Fedayi  
Box 19099  
S-200 73 Malmö / Sweden

آلمان

Fedayi  
Postlagerkarte nr: 100965c  
37030 Göttingen / Germany

سوسیالیستی و حاکمیت روح طبقاتی بر آن محلی از اعراب نخواهد داشت. در شرایط رشد سرمایه‌داری این ایده‌ها و «آلترناتیوها» هرچه بی‌پایه و اساس بودن خودشانرا بیشتر نشان می‌دهند، همانقدر هم هوادارانش به «اپوزیسیون» بودن بیشتر قانع می‌شوند و کعبه آمالشان را غرقه‌شدن در درخواست‌های عموم خلقی می‌یابند. امروزه در این عرصه تا آنجا پیش رفته‌اند که مضامین و اشکال تبلیغ و ترویجشان از مشروطه‌خواهان، احزاب و دستجات اپوزیسیون بورژوایی رژیم قابل تمیز نیست.

این ادعاها احتیاجی به اثبات ندارد. نیم‌نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی و کارگری ایران طی دوسه دهه اخیر نشان می‌دهد که مروجین «شکوفایی جمهوری اسلامی» مبلغین سازش طبقاتی، آلوده‌کنندگان ذهنیت طبقه کارگر نسبت به هدف سوسیالیسم، مانع‌تراشان در جهت تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری ایران، همه و همه از این آب‌شخور نوشیده‌اند. بدلیل خاستگاه طبقاتی و نداشتن پیوند با جنبش کارگری با وجود سپری شدن دهها سال از سلطه نظام سرمایه‌داری و در آستانه قرن بیست و یکم، هنوز قادر نشده‌اند به یک برش قطعی از این مقولات دست یابند.

عمو اوغلی

آدرس ما در اینترنت

www.fedayi.se

می‌باشد

منتشر شد:

کار کمونیستی شماره ۲ و ۳ شامل:

نقدی بر نتایج انتخابات،

بحثی در باره روند جهانی شدن سرمایه،

نگاهی به نتایج حکم دادگاه می‌کونوس،

بحثی در باره مسأله کارگران بیکار در

اروپا.

بحثی درباره ضرورت ارگان اطلاعاتی،

و دهها مطلب خواندنی دیگر

این انتشارات را می‌توانید از طریق آدرس تماس اتحاد فدائیان کمونیست دریافت نمایید:

Kar-Co  
Box 10063  
S-200 70 Göteborg  
Sweden

شماره فاکس:

+ ۴۶ (۴۶) ۴۰-۹۴۸۲۲۵

بزودی منتشر می‌شود:

کیفرخواست کارگران علیه

سران تروریست جمهوری

اسلامی

لیست کارگرانی که به در مبارزه با

رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی جان

باخته‌اند به همراه زمان و محل

شهادت.

زنده باد سوسیالیسم